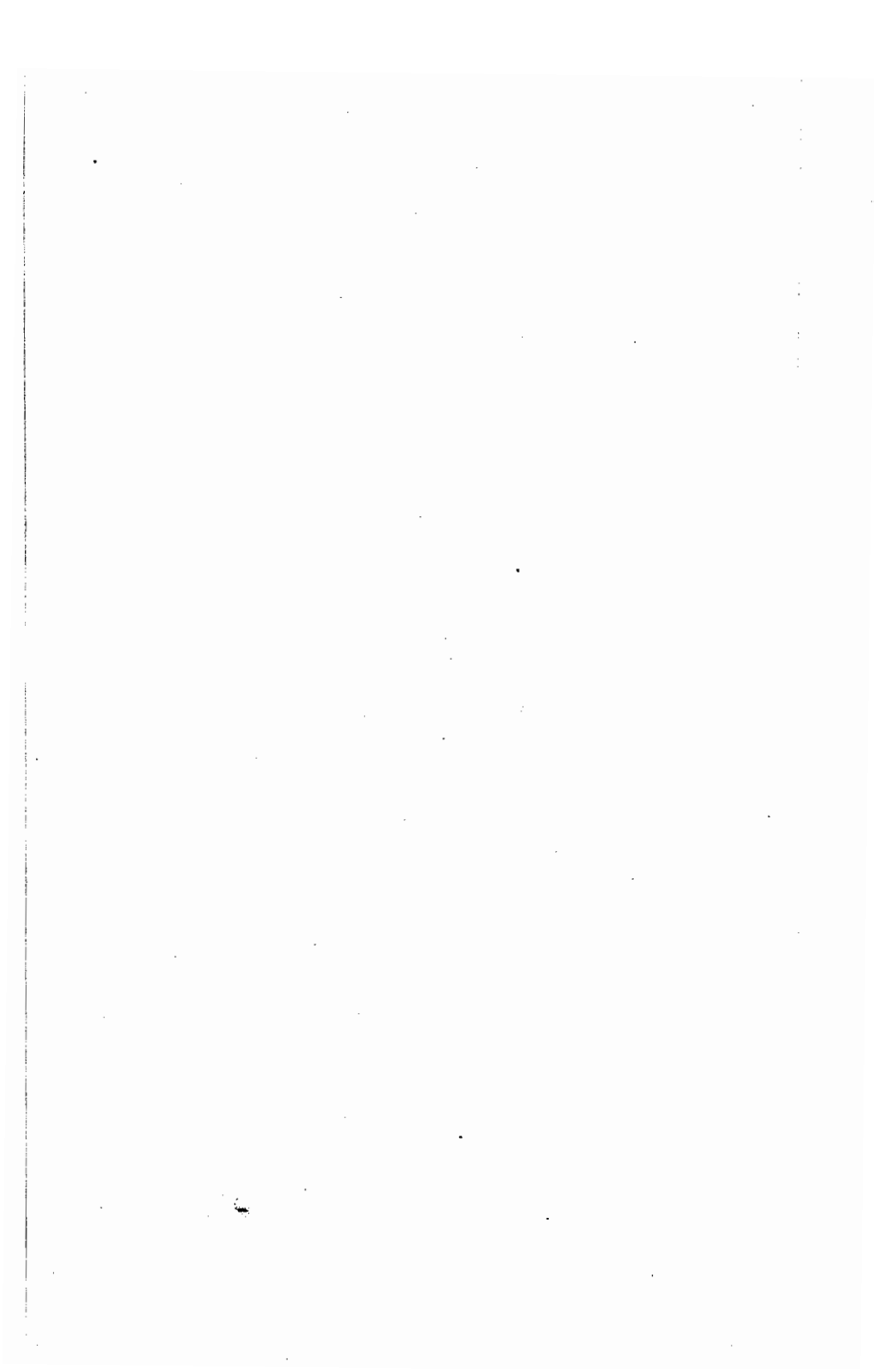


سرودِ سکون

از متن پنجابی در نشر فارسی ترجمه "سکھ منی" به در
کتاب مقدس شری گرو گرنه صاحب از صفحه 262 تا صفحه 296
ثبت است۔

مترجم
گلونت سنگھ





سرودِ سکون

از متن پنجابی در نثر فارسی ترجمه "سکه منی" که در
کتاب مقدس شری گرو گرنه صاحب از صفحه 262 تا صفحه 296
ثبت است۔

سرود سکون

از متن پنجابی در بحر فارسی ترجمہ ”سکھ منی“ کہ در
کتاب مقدس شری گرو گرنتھ صاحب از صفحہ 262 تا صفحہ 296
ثبت است۔

مترجم
گلونت سنگھ

ادارہ مطبوعات
دانش گاہ پنجابی، پٹیالہ (بھارت)



Department of Sri Guru Granth Sahib Studies,
Punjabi University, Patiala

SURUD-E-SAKOON

[Sri Guru Granth Sahib P.P. 262-296.

Sukhmani by Sri Guru Arjun Dev ji in Punjabi]

translated in Persian by

Gulwant Singh

ISBN 81-7380-680-2

2000

Copies : 200

Price : Rs. 200-00

Published by Dr. B. S. Bhatia, Registrar, Punjabi University, Patiala and printed at
M/s. M. B. Box Factory, Patiala.

تقدیم

به صالحان که به وجدان روشن و صفای ضمیر در شایسته
حقیقت و راستی گامزن باشند و اصول حسن معاشرت به مردم
آموزند تا جامعه ای کامل بوجود آید و دستور رفاقت و هم آهنگی
و هم دلی فروزان گردد.

جسیر سنگه آبلووالیه
رئیس دانش گاه پنجابی
پتالہ (هند)

دیباچه

"گورو ارجن آں جملہ جود و فضل
 حقیقت پڑوہندہ حق جمال
 وجودش ہمہ رحمت ایزدی
 سعادت فزاینده سرمدی
 مریدش دو عالم چه بل صد ہزار
 ہمہ از کرم ہای او جرعه خوار
 ازو نظم قال حق اندیشہ را
 بدو نق علم یقین پیشہ را
 جلای مقال حق آمد ازو
 فروغ جمال حق آمد ازو" ^۱

سکھ منی Sukhmani کہ منظومہ مقدس و طویل است سرودہ گورو ارجن
 است "الف نام احدیت انتظامش اعانت بخش ہرنا امید و رانده و رای راحت
 افزایش رفیق ہر ذلیل و درماندہ جیم حق نشیمش جاں فزاینده ارادت گزیناں و
 نون فیض مقرونش نوازازہ عقیدت آئیناں۔" ^۲
 او مردم را بہ "پرستہگی حق و خدمت خلق" و غظ و تلقین نمود تا نبا بر
 راست اندیشی و راست شعار و راست روی جامعہ انسانیت تشکیل یابد و رسم

(۱) (۲) کلیات بھائی نند لعل گویہ گنداسنگہ مطبوعہ جمال پرنٹنگ پریس دہلی

آقا و بنده از میان بر خیزد تا همگان بدون تفریق پست و بالا به صالحیت سلوک نمایند. در ستارخ مذهب سکھ انوم Sikhism او اولین کسی بود که به مرتبه شهادت رسید و روایت شهادت برپا کرد. درین باب او شداکد زجر و عذاب را به شکیبائی و صبر و ثبات متحمل شد.

سکھ منی Sukhmani که دارای پیست و چهار پده است اصول حیات روحانی را ابراز کند. بسیاری از اشخاص به اعتقاد تام و توجه باطن و اراده خالص این منظومه جال نواز را به طور وظیفه خوانند. بدال وسیله ایشان از افسردگی و اضطراب و تدنّب و پرآگندگی ربائی یابند. خوش آهنگی و نغمگی این منظومه طالب مخلص را سکون و آرامش و طمانیت بخشد. آخرین دم که مریض به درد جان کنی مبتلا باشد این سرود را خوانند تا روح او سکون یابد. خلاصه مطالب سکھ منی SUKHMANI حسب ذیل است:

یاد آوری یزدان که یکتا و بی همتا است کیمیای فضائل و مکارم است. این ریاضت درونی والا ترین جمله تمرین ها است. از یاد آوری یزدان جمله اعماق شعور و لاشعور صاف و روشن گردد. بواسطه این وظیفه لطیف فکر و احساس تصعید پذیرد و جان جال پُر نور شود. از دوام این عمل دانش بدرجه ای کمال می رسد. (I) نام تکیه گاه دنیا و آخرت است. نام یزدان از دشواری با رهند. از ورد نام آزادی روحانی حاصل شود. (II) نام قاعده و شالوده مذهب را ستین است. ریاضت کشی و مباحثات مذهبی و مراقبات و مراسم دینی و تشریفات رسمی با ورد نام برابر نباشد. مانند ورد نام چیزی دیگر سعادت بخش نیست. (III) یزدان یکتا از همه جهت محافظت کننده ای انسان است. بواسطه ای عبادت یزدان ثروت زمین و آسمان تو ان یافت. به فصل یزدان برکت و رستگاری میسر شود. (IV) کرم های یزدانی بادوام است. عطای حق غیر مشروط است. بجای این که با

حضور قلب یزدان بخشده را پرستد به نادانی و حماقت انسان در جهات نامناسب نگاویز کند. واجب است بدانند که فقط یزدان بخشده قابل عبادت است. به انتقال حکم یزدان همه برکات حاصل شود. یاد یزدان حیات واقعی است. (V) سالک مخلص بر کریم مطلق مراقبه کند تا شهوت و خشم و محبت دنیوی و حرص و منی زایل شود. به فضل خدا مکافه میسر شود و نیلوفر دل شکفته شود. به فضل خدا سالک دولت راستی یابد. (VI) هم نشینی با کاملان طریق در ارتقای روحانی اثر عظیم دارد. به فیض صحبت کاملان طریق سالک رموز حال و مقام آموزد. هم نشینی با کاملان طریق هستی سالک را پر مایه کند. به فیض صحبت کاملان سالک مراحل یافت طی کند. به فیض صحبت پاکان طریق سالک سعادت سرمدی یابد. (VII)

عارف حق به تمامی دل در باب حق یگانه اندیشه کند. او همواره در شکیبایی ثابت و استوار باشد. او روحاً پاک ترین است. عارف حق روزی معرفت خورد. حیاتش در واقع برومند است. عارف حق که زنده بچن باشد نمیرد. فقط عارف حق است که مقام عارف حق را شناسد. (VIII) آن کس راهب پاک است که به نام دل بستگی دارد و در جمله موجودات جلوه ای ذات خدا بیند و هر نفس خدا را پرستد. او زبان را بدروغ مس نه کند. گوش او بدگوئی دیگران نه شنود. او کوشش خود صادقانه اجرا کند و به هیچ ثمره توقع ندارد. او تماماً تسلیم خدا شود و به برترین مقام سعادت رسد. (IX)

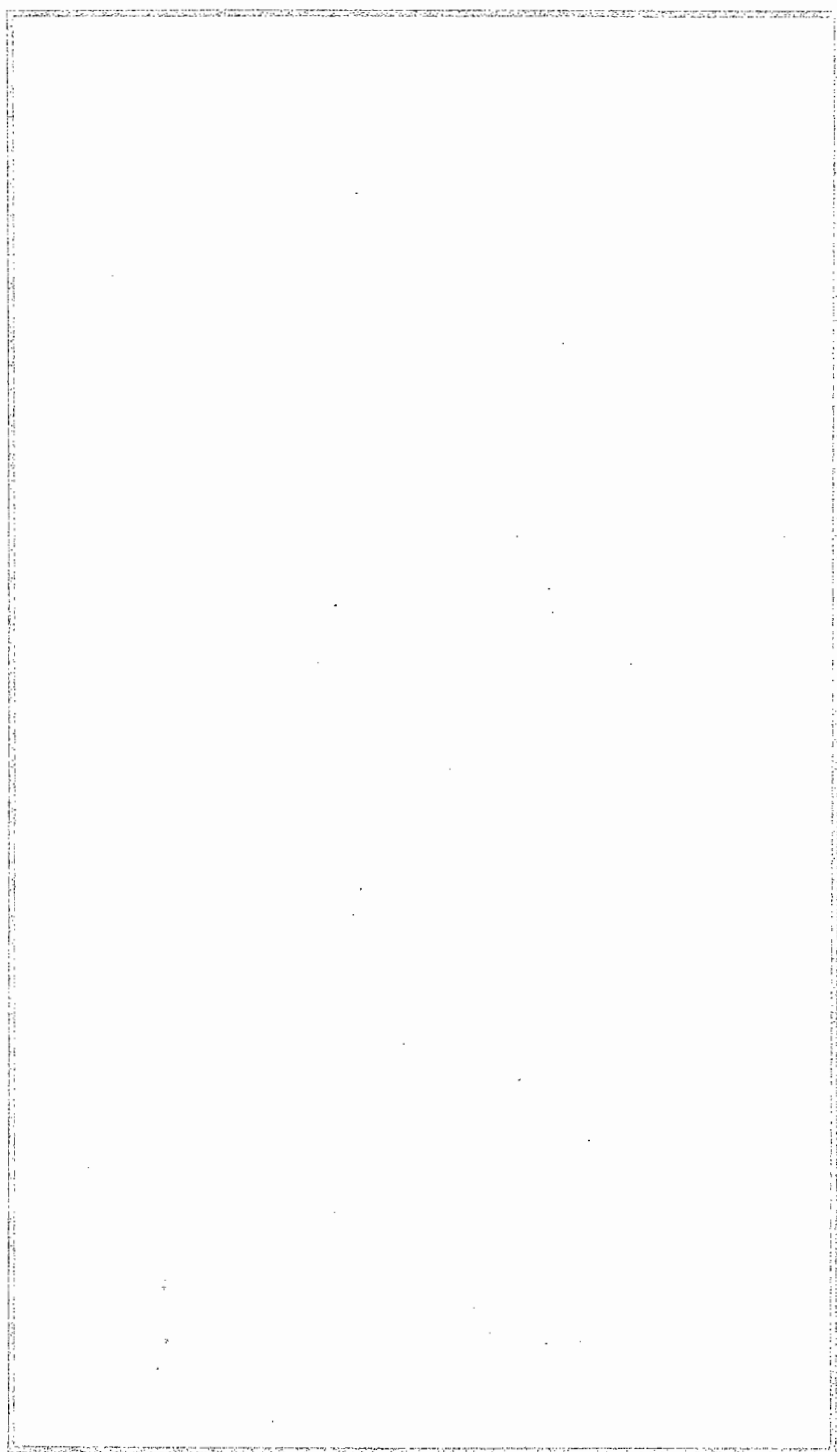
اشخاص بی شمار حمد خدای یگانه کنند ولی عظمت او را حد و نهایت نیست. در آفرینش که خدا بر پا کرده است اشکال و انواع گوناگون است. (X) علت علت ها فقط واحد المطلق است. غیر او دیگری موجود نیست. او در خشک و تر و در فضای زمین و آسمان حاضر و موجود است. سبب سبب ها اوست که به اتمام هر کار قادر

است. هرچه او پسند همان واقع شود. عظمت و قدرت او را حد و نهایت نیست. (XI) مسکینان که کبر و منی را به قید ضبط در آورده اند به راحت زندگانی کنند. متکبران سرکش از کبر و غرور معدوم شوند. خداوند نعمت بر فراوانی ثروت نازد ولی در سفر آخرت او پیروی باخود نبرد. آن کس که خود را زورمند ترین پندارد در یک لحظه ای مختصر نابود شود. حق یگانه کردگار مطلق و قادر محض است. اندیشه ای انسانی به کنه ذاتش نمی رسد. (XII) نپاهندگی به درویشان موجب رستگاری است. هر که مذمت درویشان کند در سلسله زادبای مکرر گرفتار ماند. هر که مذمت درویشان کند دائماً مجبور بزدان است. (XIII) طالبان مخلص زیرکی را کنار بگذارند و به ورد خدای یکتا استوار باشند. ایشان تمامی امید خویش بر واحد المطلق متمرکز کنند تا رنج و خوف معدوم شود. تکیه بر احسان مردم بی سود است زیرا که حسن حقیقی فقط خداوند یگانه است. (XIV) خداوند یکتا با همه صفات کمالیه متصف است. از دوام ذکرش آزادی روحانی میسر شود. هر کس که کاملاً متوجه به واحد المطلق باشد به عنوان "مرد حق" در سه عالم معروف گردد. (XV) خداوند مطلق که برون از صورت و خدو خال و رنگ است ماورای صفات ثلاثه است. آثار نمود حق مختلف است ولی او پیوسته قائم بذات خود است. ذاتش که فنا ناشدنی است واحد و یکتا است. (XVI) او (واحد المطلق) ازلی الحق است. از آغاز بی ابتدا حق است. اولان حق است و تا ابد الا باد حق باشد. (XVII) آن کس که خداوند مطلق را درک کند مرشد صادق نامیده شود. در صحبت او از حمد سرائی خدا مرید به آزادی روحانی ارتقا کند. (XVIII)

در سفر آخرت جز عبادت هیچ چیز همراه جان نه رود. دولت یاد خدا باید اندوخت. این دولت حقیقی است. (XIX) ای خدا پس از سرگردانی دشوار و پُر

زحمت در پناه تو آمده ام- استدعا منی کنم که مرا توفیق پرستندگی عطا شود- (XX)
 اوست که خود لایوصف است و دارنده ای صفات است- اوست که ماورای
 صورت است- او خود سکوت ابدی است- اوست که لایتنای است بلند ترین از
 بلند ترینان است- (XXI) خداوند گارِ جمله مخلوقات در همکنان نافذ است-
 فقط واحدالمطلق هر جا پدیدار است- غیر او دیگری دیده نه شود- (XXII) نور
 حق در مهر و ماه و اختران موج زن است او ماندگار و جاوید است- صفاتش بی
 مانند است و مافوق حساب و شمار است- در همه مظاهر تابندگی نور او درخشده
 است- او تمامی عالم وجود را به طور تار و پود ادامه دهد- در تمامی آفرینش فقط او
 حاضر و موجود است- چگونگی وضع او بیان نتوان کرد- (XXIV) خدای یگانه
 در رنگ های بی شمار بیدار است- اوست قادرِ مطلق که کون و مکان را نگهداری
 کند و ادامه دهد و بیکسان را نوازد- او سکونِ باطن بخشد- آن کس که دلش
 رنگِ عشق حقیقی پذیرد حیاتش برومند است- در ”سرود سکون“ معرفت و حمد
 و نامِ خدا بیان شده- هر که آن را در دل خود جای دهد تجسم همه مزیت ها شود-
 او بر مقام برترین رسد و از گردش زاد و مرگ رستگاری یابد- عمل او پاک باشد و
 او درویش صادق نامیده شود- (XXIV)

گلونت سنگه



I

شعرِ مقدماتی

آد گڑے نمہ سری گڑ دیوے نمہ
ست گڑے نمہ سری گڑ دیوے نمہ

مرشدِ اولین را کورنش کنم۔ مرشدی را کورنش کنم کہ از آغازِ ادوارِ زمان
موجود است۔

مرشدِ مقدس را کورنش کنم۔ مرشدِ یزدانی را کورنش کنم۔

ہشت بند

1

سمر و سمر سنگھ پاؤ

یاد یزدان می کن تا سکون باطن میسر شود۔
 یاد یزدان می کن تارنج و تعب از تن معدوم گردد۔
 یاد یزدان می کن کہ در ہمہ کائنات حاضر و موجود است۔
 طالبانِ بی شمار ولا تعدبہ و ردِ نامش مشغولی نمایند۔
 متون مقدسہ چوں ”وید“ و ”پران“ و ”سمرتی“ بیک حرف از نام یزدان پیدا شد۔
 آن کس کہ شمعہ ای از یاد یزدان در دل دارد بزرگی اش بہ حد بیان نیاید۔
 نانک بگوید سعادت بخش است صحبت مخلصان طریق
 کہ فقط دیدار پروردگار را خواستار ہستند۔
 نام یزدان جوہر سکون و زلال سرور است کہ
 دل ہای طالبان را قرار بخشد۔

2

پربھ کے سرن گر بھ نہ بے

یاد یزدان می کن تا گردشِ تناسخ موقوف گردد۔
 یاد یزدان می کن تا ہراسِ تعذبِ ملک الموت رفع شود۔
 یاد یزدان می کن تا تشویشِ مرگ نابود گردد۔
 یاد یزدان می کن تا دشمنانِ پراگندہ شوند۔
 یاد یزدان می کن تا پیچِ دشواری سیدِ راہ نہ گردد۔
 یاد یزدان می کن تا بیداری درونی بدست آید۔
 یاد یزدان می کن تا ضمیر از خوف آزاد شود۔
 یاد یزدان می کن تا رنج و غم مفقود گردد۔
 در صحبتِ پاکان طریقِ توفیق بہ یاد یزدان حاصل شود۔
 نانک بگوید ہر کہ بہ یاد یزدان استوار باشد از گنجِ ہای سعادت برخوردار گردد۔

2

پر بھ کے سمرن رده سده نو عده

یاد یزدان می کن تا اموال و نفایس بدست آید۔
 ہر کہ یاد یزدان می کند از معرفت و توفیق سرپردگی و جوہر حکمت بہرہ مند گردد۔
 دریاد یزدان از بر خوانی و ریاضت و پرستندگی مظروف است۔
 از یاد یزدان ظلمت شرک زایل شود۔
 یاد یزدان مانند غسل پر مقامات مقدسہ ثواب دار است۔
 آن کس کہ یاد یزدان کند بدرگاہ الہی اعزاز یابد۔
 آن کس کہ یاد یزدان را بطور وظیفہ چنانکہ باید ادا کند بر طریق رضا سلوک نماید۔
 بیاد یزدان حیات سالک برومند شود۔
 آنانکہ توفیق از یزدان یابند بہ ورد نام پردازند۔
 نانک بگوید اظہار نیاز بہ ایشان باید کرد۔

پر بھ کا سمرن سبھ تے اوچا

یاد یزدان از ہمہ کارہا نیکو ترین است۔
 بیاد یزدان آفریدگان بی شمار خلاصی یابند۔
 بیاد یزدان تشنگی آرزو تسکین پذیرد۔
 بیاد یزدان دید ہمگان حاصل شود۔
 آن کس کہ یاد یزدان کند از مرگ نمی ہراسد۔
 او کہ یاد یزدان کند آرزو ہائش بر آورده شود۔
 بیاد یزدان آلودگی از دل رفع شود۔
 در دل این چنین سالک زلالی نام مظروف باشد۔
 درویشاں زبان خود را بہ ورد نام یزدان وقف کنند
 نانک بگوید من خادم خادمانِ آنان ہستم۔

پر بھ کو سمرہ سے دھونٹے

دولت مند ان حقیقی آنان باشند کہ یاد یزدان می کنند۔

آنانکہ یاد یزدان می کنند سزاوار تعظیم باشند۔

آنانکہ یاد یزدان می کنند حضور حق مقبول باشند۔

آنانکہ یاد یزدان می کنند در میان مردم سرافراز باشند۔

آنانکہ یاد یزدان می کنند از فقر و احتیاج بالاتر باشند۔

آنانکہ یاد یزدان می کنند از همکنان بزرگ ترین باشند۔

آنانکہ یاد یزدان می کنند در خوشی جاودانی بسر برند۔

آنانکہ یاد یزدان می کنند حیات دایمی دارند۔

بر آنانکہ یزدان رحمت کند بہ یادش پردازند۔

باید کہ خاک پای آنان طلب کنیم۔

پر بھ کو سمرہ سے پُر اُپکاری

آنانکہ یاد یزدان می کنند خیر اندیش جملہ خلائق باشند۔

باید کہ جان برایشان قربان کردہ شود۔

آنانکہ یاد یزدان می کنند چہرہ ای شاں تابندہ باشند۔

ایشان بہ سکون پایدار زندگی کنند۔

آنانکہ یاد یزدان می کنند بر خودی پیروز باشند۔

آنانکہ یاد یزدان می کنند روش پاکیزہ دارند۔

یاد کنندگان یزدان از خرسندی ہای فراوان برخوردار باشند۔

ایشان ہمیشہ حضور حق زندگی کنند۔

بہ فیض درویشان آنان شب و روز مواظب باشند۔

نانک گوید۔ آنانکہ فرخندہ بخت باشند بیاد یزدان مشغولی درزند۔

پر بھ کے سمرن کارج پورے
 بیاد یزدان در جملہ مقاصد کامیابی حاصل شود۔
 بیاد یزدان از دل تنگی راحت میسر شود۔
 او کہ سالک مخلص است زبانش بہ تحمید یزدان منہک باشد۔
 دل او بہ دید دائمی متمرکز باشد۔
 یاد یزدان می کن تا مقام محکم بدست آید۔
 یاد یزدان می کن تا نیلوفر دل شکفته شود۔
 یاد یزدان می کن تا آہنگ سماوی بگوش تو رسد۔
 بی پایان است سکونِ باطن کہ بیاد یزدان حاصل شود۔
 بر آنا کہ یزدان رحمت کند در حمد سرائی مشغول باشند۔
 نانک گوید پناہ آن چنان مخلصان طریق باید جست۔

ہر سمرن گر بھکت پر گنائے
 یاد یزدان موجب ظہور درویشاں است۔
 بہ وسیلہ ای یاد یزدان درخشندگی ”ویدھا“ پدیدار گشت۔
 بہ فیض یاد یزدان مرتاضان و کاملان و کریمان بہ مقام گرامی رسند۔
 بہ فیض یاد یزدان اشخاص گمنام در ہمہ عالم مشہور باشند۔
 بہ فیض نام یزدان کائنات برقرار ماند۔
 یزدان واحد مسبب الاسباب است باید کہ ہمیشہ نام پاکش بر زبان آریم۔
 برای مشغولی بہ نام یزدان تمامی مخلوقات آفریدہ شد۔
 در ورد نام ذات یزدان حاضر است۔
 بر آنا کہ یزدان رحمت کند توفیق بہ ادراک را ستین عطا کند۔
 سالک مخلص بہ وسیلہ ای مرشد معمول نام آموزد۔

II

شعرِ مقدماتی

دین درد دُکھ بھجنا گھٹ گھٹ ناتھ اناتھ
سرن تمہاری آئے او نانک کے پر بھ ساتھ

ای نیست کنندہ درد و رنج عاجزان! ای چارہ سازِ بیچارگان!
در ہر دلِ جای تست۔ نانک بگوید تو پناہندہ ام۔ ہمیشہ با من باش۔

هشت بند

1

جهه مات پتاست میت نه بهائی

در آن راهیکه هیچ یک از مادر و پدر و فرزند و دوست و برادر همراه تو نخواهد بود
آن جا فقط نام خدا یاد تو خواهد بود.
در آن وقت که عزرائیل ترسناک نه بر تو تعدی کند.
فقط نام خدا با تو همراهی خواهد کرد.
چون دشواری شدید روی دهد
نام خدا در یک لحظه ترا خواهد ربانید.
در صورتی که به هزاران هزار مراسم کفاره رستگاری میسر نه شود
نام خدا تمامی گناهان شما معدوم کند.
ای دل! به ارشاد مرشد ورود نام خدای کن.
نانک بگوید در نتیجه ای آن شادی های بی شمار ترا حاصل شود.

2

سگل سرشت کوراجادکھیا

آن کس که بر همه عالم حکم فرمائی کند بنا بر راحت بسر برد.
اگر او به ورد نام مشغولی ورزد راحت خواهد یافت.
اگر شخصی در هزاران هزار بستگی ها گرفتار باشد
به وسیله ای ورود نام او آزادی روحانی خواهد یافت.
از لذات مختلفه تفنگی تسکین نه پذیرد
بر بنای ورود نام سیری تام میسر شود.
در آن راهی که بشر تنها رود
او از ورد نام خدا آرامش درونی یابد.
ای دل بر همچنان نام پاک تفکر کن.
نانک بگوید سالک مخلص از ارشاد مرشد به بلند ترین مقام سعادت عروج کند.

چھوٹ نہی کوٹ لکھ باہی

در مشکلات وسایل بی شمار بی فایده باشد۔
 ورد نام پاک بشر را از خطر رہاند۔
 در آن مورد کہ عوایت بی شمار فشار آورد
 نام خدا بشر را از حالت محال فوراً رہاند۔
 بشر در تکرار زاد و مرگ دور می زند
 چوں بہ ورد نام مشغولی ورزد او آرامش درونی یابد۔
 خود پسندی روح باملوث کند وبہ ہیج وجہ آن را پاک نتوان کرد۔
 میلیون ہا گناہ از ورد نام پاک محو شود۔
 بر این چنین نام بہ تمامی دل تفکر باید کرد۔
 ناک بگوید در صحبت درویشان توفیق نام حاصل شود۔

جہ ماگ کے گنے جاہ نہ کو سا

در راہی کہ کردہ ہای آن نتوان شمرد
 نام خدا ترا توشہ ای راہ خواہد بود۔
 در آن راہ ظلمت و تیرگی کثیف است
 نام خدا راہ روشن کند۔
 در آن مورد کہ ہیج کس آشنای تو نیست
 نام خدا رفیق و ناصر تو خواہد بود۔
 در آن مورد کہ گرمی و حشت انگیز شعلہ بار است
 نام خدا بر تو سایہ ای خنک خواہد گسترد۔
 در آن راہ کہ تشنگی شدید بر تو فشار آورد
 بہ فضل خدا زلال نام بر تو خواہد بارید۔

بَهکت جَنّا کی برتن نام

ساکانِ مخلص بر وفقِ نام اندازِ حیات متعین کنند۔

دلِ ہایِ شاں پر سکون باشد۔

نامِ خدرِ پناہ گاہِ ساکانِ مخلص است۔

بہ وِردِ نامِ پاکِ میلیونِ ہا بشرِ رستگار باشند۔

درویشانِ صاحبِ دلِ شب و روزِ حمدِ خدا سرایند۔

ایشان با دِوایِ نامِ ہمہِ علّتِ ہا رفعِ کنند۔

ساکانِ مخلص را نامِ خدا گنجِ معمور است۔

این گنجِ عطیہِ ایِ خدا است۔

ساکانِ مخلص از عشقِ خدایِ یگاہِ رنگِ بگیرند۔

ناکِ بگویدِ ایشانِ حکمتِ سماوی یابند۔

ہر کا نامُ جن کو مکتِ جَلّت

نامِ خدا سالکِ مخلص را بہ راہِ نجاتِ رہبری کند۔

بہ نامِ خدایِ یگاہِ او از شادیِ ہایِ حیاتِ بر خوردار شود۔

نامِ خدایِ یگاہِ برایِ سالکِ مخلصِ حسنِ حقیقی است۔

آن کس کہ بہ وِردِ نامِ پردازد از ناکامیِ پریشان نہ شود۔

از وِردِ نامِ سالکِ مخلصِ بزرگیِ حقیقی یابد۔

وِردِ نامِ سالکِ مخلص را بہ مقامِ ناموری رساند۔

بہ وِردِ نامِ او از شادیِ جسم و جان بہرہ مند شود۔

او کہ وِردِ نامِ کند از خدایِ یگاہِ مخرف نہ گردد۔

آنانکہ بہ جان و دلِ خود را وقفِ نامِ کردہ اند

ناکِ بگویدِ ایشانِ ہر نفسِ واحدِ المطلق را پرستند۔

ہر ہر جن کے مال کھینا

نام خدای واحد برای پرستندگان ثروت و گنج است۔
 خدای واحد این ثروت بہ مخلصان عطا کند۔
 نام پاک سالک مخلص را پنا گاہ است۔
 او غیر از عظمت خدا چیزی دیگر نمی خواهد۔
 او تمام در نام خدا مستغرق است۔
 او ہمیشہ بر خدای واحد مراقبہ کند۔
 شب و روز او در نام خدا کند۔
 اہمیت پرستندہ ای مخلص ظاہر است گاہی مخفی نہ باشد۔
 بسا کس از پرستش خدا آزادی روحانی یابند۔
 بہ فیض پرستندگان خدا دیگران ہم نجات یابند۔

پا ر جات اہمہ ہر کو نام

از نام خدا آرزو ہا بر آورده شود۔
 از نام خدا جملہ خواہش ہا راست آید۔
 و در نام خدا از ہمہ گفتار ہا والا ترین است۔
 از شنیدن نام خدا تمامی درد ہا رفع شود۔
 فقط درویشان دانند کہ تجہید نام خدا چگونہ کردہ شود۔
 بہ فیض ایشان جملہ بدی ہا گریزد۔
 از خوش نصیبی است کہ صحبت درویشان میسر شود۔
 از خدمت درویشان توفیق درد نام حاصل شود۔
 در جہان چیزی نیست کہ بانام برابر توان کرد۔
 ناک بگوید نادرک سی است کہ از مرشد توفیق درو نام یابد

III

شعرِ مقدماتی

بہہ ساستر بہہ سہرتی پیکھے سرب ڈھڈھول
پو جس ناہی ہر ہرے ناک نام امول

بسیاری از کتب اخلاق و مذہب بادقت خوانده ام۔
تمام این ہا با ورد نام مساوی نہ باشد۔
ناک بگوید نام خدا گراں بہا است۔

هشت بند

1

چاپ تاپ سبھ دھیان
اگر شخصی بہ از بر خوانی و ریاضت کشی و مباحثات مذہبی و مراقبات پردازد
تفسیر اسالیب فلسفہ و تشریح مراسم مذہبی کند
تمرین ہای یوگ و مراسم دینی و تشریفات رسمی پیشہ ای خود سازد
خانہ و خانوادگی ترک کند و در ویرانہ ہا گردد
برای خوشنودی خدا جدوجہد نماید
صدقہ و خیرات دہد و اشیای گران قیمت در آتش سوزاند
گوشت پارہ ہا از جسم بریدہ بہ عنوان ہدیہ ای تقدیمی در آتش اندازد
با نذیر مختلفہ روزہ ہا بجا آورد
این ہا ہمہ با ورد نام پاک برابر نباشد۔
نانک بگوید بہ ارشاد مرشد یک بار ورد نام باید کرد۔

2

نو کھنڈ پر تھی پھرے چر جیوے
اگر شخص درہہ اقلیم عالم ارضی بگردد یا بیک مقام اقامت گزیدہ طولی عمر یابد
او از جہان کنارہ گیری کند و خود را بہ طور مرتاض بزرگ وانماید
یا او بہ عنوان قربانی بہ فرشتگان خود را در آتش سوزاند
زر و اسپان خوش رفتار و زمین بہ خیرات واگذار کند
عمل تطہیر درونی و دیگر آسن ہای یوگ انجام دہد
بر حسب کیش "جین ازم" نفس کشی بہ عمل آورد
او وظیفہ ای خود سازد کہ جسم را پارہ پارہ کند
باوجود این ہمہ زحمت ہا لوٹ منی از دل زایل نہ شود۔
مانند نامش خدا چیزی دیگر سعادت بخش نیست۔
نانک بگوید ہر کہ بہ ورد نام مشغولی ورزد بہ مقام برترین عروج کند۔

من کا منا تیر تھہ دیکھ جھٹے

اگر شخصی بر مقام مقدسہ تسلیم جان کند
کبر و غرور از دل او نخواهد گریخت۔

او برای طہارت تنی شب و روز سعی فراوان نماید
از غسل جسمی کثافت دل نخواهد رفت۔

برای تادیب جسم او کوشش زیاد کند
در نتیجہ ای آن دل از لوٹ بدی پاک نخواهد شد۔

اگر او جسم خود را در آب شوید
دیوار خام را پاک نتوان کرد۔

عظمت نام خدا بسیار بلند است۔

به وسیلہ آن بسیاری از عاصیان نجات یافته اند۔

بہت سیانپ جم کا بھویا پے

باوجود ذکاوت بسیار از خوف مرگ رہائی نیست۔

باوجود کوشش ہای بی شمار شدت آرزو تسکین نمی پذیرد۔

اوضاع ظاہری بی شمار است (کہ بوسیلہ آن ہا بشر خود رانیک و انماید) ولی آتش
حرص خاموش نمی شود۔

با ہزاراں ہزار تدابیر کہ بشر بہ عمل آورد او بدر گاہ خدا مقبول نخواهد شد۔

ممکن است کہ بشر در عوالم بالا پرواز کند یا در عالم زیرین فرو رود از معاصی رستگاری نباشد۔

بستگی بہ شہوت نفسانی منسوخ نخواهد شد۔

ملک الموت ہر عمل دیگر کیفری قلداد کند

او غیر از حمد خدا چیزی نمی پذیرد۔

از ورد نام خدا رنج و درد زایل شود۔

نانک بہ طیب خاطر این سخن گوید۔

چار پدارتھہ جے کو مانگے

آن کی کہ خواہد چہار ہدف زندگی بدست آورد

باید بہ خدمت درویشان پردازد۔

آن کس کہ خواہد رنج و غم معدوم شود

باید ہمہ وقت حمد خدا سراید۔

آن کس کہ خواہد شہرت حقیقی حاصل شود

باید در مجمع درویشان ترک منی کند۔

آن کس کہ از تکرار زاد و مرگ ترسد

باید بدرویشان پناہندہ شود۔

آن کس کہ کس تشنگی بہ دیدار خدا دارد

باید بر او قربان شویم۔

سگل پد کھہ مہہ پر کھہ پردھان

آن کس در میان مردم ممتاز است

کہ در صحبت درویشان تکبر را محو کند۔

آن کس کہ خود را عاجز پندارد

بدانید کہ او از ہمکنان بلند ترین است۔

آن کس کہ خاک پای ہملگان باشد

در تمنای مخلوقات جلوہ ای حقیقت الہی می بیند۔

آن کس کہ از دل بدی و بداندیشی رفع کند

ہر یک را بہ عنوان دوست قبول کند۔

او با نظر یکسان شادی و غم را می نگرد۔

ناکب گوید این چنین سا لکب مخلص از لوث گناہ و ثواب پاک است۔

زردهن کو دهن تیر و ناؤ
 ای خدا نام تو برای فقیر بی نوا ثروتِ حقیقی است-
 آن کس را که بی خانمان است نام تو پناه گاه است-
 ای خدا نام تو پست و فرومایه را موجب احترام است-
 برای ارواح گرسنه مایه ای معاش است-
 خداوند مطلق کننده و کنا ننده ای هر کار است-
 او بر احوال همگان مطلع است-
 حد و اندازه او چنانکه هست او خود می داند-
 اوست که خود محبوب خود است-
 فقط اوست که حمد خود سراید-
 نانک گوید کسی دیگر آگاهی ندارد که این و نطیفه چگونه انجام داده شود-

سرب دهرم همه سریشث دهرم

ورد نام خدا و عمل نیک
 بهترین جمله دین ها است-
 از همه کردارها نیکو ترین این است
 در مجمع درویشان دل از افکار نا بهنجار پاک کرده شود-
 این عمل در تمامی معمولات بهترین است-
 همیشه در دل خود ورد نام پاک می کن-
 در جمله متون مقدسه پاک ترین این است
 که از مرشد حمد حق بشنوی و ورد نام پاک کنی-
 از همه مقامات مقدس ترین آن دل است
 که در آن نام پاک یزدان مستقر است-

IV

شعرِ مقدماتی

ز گنبار ایانیا سو پریده سدا سَمالِ
جن کیا تس چیت رکھے ناک مہی نالِ

ای بشر نادان و سبک مغز ہمہ وقت در یاد خدا مشغول باش۔
تمای دل خود براو متمرکز کن کہ ترابہ ہستی آورده است۔

هشت بند

1

رمیا کے گن چیت پرانی

ای انسان بر صفاتِ خدا تفکر کن۔
 او از چہ اصل ترا بدین صورت آشکار کرده است۔
 یاد کن او را کہ تر آفرید و پیکر زیبا بخشید۔
 در آتشِ رحم مادر ترا محافظت کرد۔
 چون کودک بودی برای نوشیدن او ترا شیر عطا کرد۔
 در جوانی ترا خوراکِ لذیذ و راحت ہای گوناگون عطا کرد۔
 چون پیر گشتی خویشان و اقارب معین کرد تا در خدمتِ شما باشند۔
 ایشان ترا پرستاری کنند و طعام خورائند۔
 انسان ناپاس احساناتِ خدا را یاد ندارد۔
 نانک بگوید بہ فضلِ خدا ادراکِ بشر شگفتہ شود۔

2

چہ پدِ سادِ دھر اوپر سَکھ بے
 بہ فضلِ خدا تو روی زمین بہ راحتِ زندگی کنی۔
 با برادران و دوستان و اہل و عیال خوش بختانہ بسربری۔
 بہ فضلِ خدا تو آبِ خنک نوشی۔
 بہ فضلِ خدا از مایہِ ای خوش بہرہ مند شوی۔
 بادِ خوشِ گوار و آتشِ بی بہا بہ استعمال آوری۔
 (بہ فضلِ خدا) جملہ حاجاتِ زندگی بر آوردہ شود۔
 فضلِ خدا ترا دستِ ہا و گوشِ ہا و چشمِ ہا و زبانِ بخشیدہ است۔
 خدایِ بخشایش گر را ترک کردہ بدگیران پیوستہ ای۔
 بشر کورِ دل و نادان بہ این چنین کفرانِ نعمت مرتکب شود۔
 نانک بگوید ای خدا از رویِ بخشندگی او را خلاصی عطا کن۔

آوست جو را کهن هار

خدای بخشایش گر از همه جهت محافظت کننده ای انسان است-
 ولی انسان نادان با او محبت نمی کند-
 به واسطه ای عبادت خدا ثروت زمین و آسمان توان یافت-
 ولی انسان نادان بر او دل نمی نهد-
 خدای مطلق همواره حاضر و موجود است-
 ولی انسان کور باطن فرض کند که او خیلی دور است-
 بنا بر پرستش خدا در عالم ملکوت سعادت توان یافت
 ولی انسان او را فراموش کند-
 نانک بگوید انسان همیشه غفلت شعار است-
 خدای مطلق دائماً محافظت کننده است-

رتن تیگ کوڈی سنگ رچے

او گوهر ذی قیمت را دور اندازد و بر خذف ریزه خوشنود گردد-
 او از راستی روگردانی کند و ناراستی بامسرت پذیرد-
 او گذاشتنی را ماندنی پندارد-
 آنچه حتمی الوقوع است او خیلی دور انگارد-
 او سخت کوشد برای چیزی که یقیناً از دستش رود-
 او رفیق و یاور را ترک کند-
 او ضایع صندل از اعضای جسم پاک بشوید-
 او مانند خر به خاک غلطیدن دوست دارد-
 او در غار تاریک و هولناک افتاده است-
 نانک بگوید ای خدای مهربان ! تو او را از این حالت ناگوار خلاص کن-

کر توت پو کی مانس جات

او به نوع بشری تعلق دارد ولی خوی حیوانی دارد.

او شب و روز دغل بازی کند.

او ظاهراً در زی پاکی باشد ولی در دل نجاست دنیوی دارد.

به سعی اختفا چیزی مخفی نماند.

به عنوان نمایش ظاهری او عرفان اندوزد و مراقبه کند و غسل دستوری کند.

در باطن او سگ حرص و جارش ننده است.

او بر اعضای جسم اختصاصاً خاکستر مالیده است و در دل او آتش حرص و هوا دود کند.

با این گونه بارها در گردن او از بحر بیکران چگونه شنا کند.

آن کس که قلباً در یاد خدا مستغرق است

ناکب بگوید او به سعادت برترین عروج کند.

سُن اندھا کیسے مارگ پاوے

مرد کور که فقط آوازی بشنود راه نتواند یافت.

دستش بگیر تا او به منزل رسد.

ناممکن است که مرد کر حل معما کند

اگر گوئی این شب است او پندارو که خن از صبح گفته ای.

گنگ نمی تواند نغمه سرائی کند.

اگر او سعی کند در حلقوم او صدا بسته شود.

مرد لنگ نمی تواند کوه پیمائی کند.

او هرگز بر تل نتواند رفت.

حضور خدای مهربان عاجزانه استدعا کرده شود.

به فضل او رستگاری میسر شود.

سنگ سبائی س آوے نہ چیت

بشرِ خدای مہر بان را کہ ہمہ وقت با او است بہ خاطر نمی آورد۔
آنکہ دشمن او است با او دل بستگی دارد۔

او در خانہ ای ریگ بماند۔

با وجود این او در خوش گذرانی منہک است۔

او بر دوامِ حیاتِ گذران یقین دارد۔

انسان نادان از ترک تازی مرگ غافل است۔

او در عداوت و ستیزگی و شہوت و محشم، پیوستگی سخت مصروف است۔

او بہ دروغ و بدکاری و حرص و خیانت علاقه مند است۔

او این گونه کارہا در زادہای متعدد تعقیب کردہ است۔

ای خدا لطفاً او را نجات بخش۔

تو شاکرِ تم پہمہ ارداس

ای خداوند ما بدر گاہ تو درخواست کلیم۔

جان ما و جسم ما ہمگی بخشش تو است۔

توئی مادر و توئی پدر و ما ہستیم کو دکانِ تو

از لطفِ تو شادی ہای متعدد یا بیم۔

از حدِ عظمتِ خداوند ہیچ کس آگاہ نیست۔

خداوند بلند ترینِ بلند ترینان است۔

تمامی آفرینش در سلکِ رضایِ خدا منسلک است۔

جملہ مخلوق بہ حکم تو تسلیم شوند۔

ای خداوند حقیقت و عظمتِ خویشتن را تو خود میدانی۔

ناکِ بگوید باید کہ عاجزانہ فدای او شویم۔

V

شعرِ مقدماتی

دین ہار پر بھہ چھوڑ کے لاگہ آن سوائے
نانک کھو نہ سیچھٹی بن ناؤے پت جائے

آنکس کہہ خدای بخشندہ راترک کند و در پی اہداف دیگر منہک شود بہ
مرتبہ ای یافت نخواہد رسید۔
نانک بگوید بدوین ورد نام پچ کس آبرومند نباشد۔

هشت بند

1

دس بستولے پاچھے پاؤے

بد بخت و ناپاس است بشر کہ وہ چیز از خدا یابد و فراموش کند۔
 برای فقدان یک چیز او صدق عقیدت از دست دهد۔
 اگر خدا یک چیز بیش نہ دہد و وہ چیز کہ پیش از این عطا کردہ است باز ستاند
 ای بشر چه توانی کرد؟
 باید کہ پیش خدای یگانہ کور نش کنیم۔
 بشر نتواند کہ حریف او شود۔
 او کہ قلباً شیرینی یاد خدا محسوس کند
 دلش از جملہ شادی ہا لبالب باشد۔
 ناک بگوید ہر آن کس کہ توفیق
 بہ اقتضای حکم خدا یابد بہ ہمہ برکات نایل شود۔

2

اگت ساہ اپنی دے راس

خدا ثروت بی حساب بہ آدم بخشیدہ است۔
 او (آدم) آن را بہ عیش و نشاط صرف کند۔
 چون خدا اندکی از امانت خویش واپس گیرد
 بشر نادان رنجیدہ شود۔
 بما بر این او اعتبار خویش مہلک کند۔
 پس از آن براو اعتبار نخواہد شد۔
 سالک مخلص آن است کہ ہرچہ بدگیری تعلق دارد او را واپس دہد۔
 او بہ تمامی دل پیش حکم خدا سر سپردگی کند۔
 خدا بر او چہار چندان رحمت کند۔
 ناک بگوید خدا ہمیشہ مہربان است۔

آنک بھانت مایا کے ہیت
 شادی ہای دنیوی گوناگون است کہ بشر بر آن ہا دل نہند۔
 باید دانست کہ آن ہا زود گذر است۔
 بشر زیر درخت نشیند و سایہ ای آن مورد پسند او گردد۔
 چون آن سایہ کاش پذیرد او پشیمان شود۔
 ہر چہ بہ نظر آید گذرندہ است۔
 بشر کور باطن کو شد کہ آن را محکم گیرد۔
 آن کس کہ بر مسافر گذر کنندہ عاشق شود محروم ماند۔
 عشق یزدان مایہ ای سکون است۔
 نانک بگوید بہ فضل خدا توفیق عشق حقیقی میسر شود۔

متھیاتن دھن کٹنب سبایا
 تن و دولت و زن و اولاد جملہ ناپایدار است۔
 خودی و دل بگسی بہ رنگینی دنیا ناپایدار است۔
 اقتدارِ حاکمانہ و حق شباب و مال و دولت ناپایدار است۔
 شہوت و عیش کہ ہولناک است ناپایدار است۔
 ارابہ ہا و فیلان و اسپان و لباس ہای زرین ناپایدار است۔
 عیش و عشرت و رفیقانِ خندہ رو ناپایدار است۔
 فریب و محبت و تکبر ناپایدار است۔
 بر اہمیت شخصی غرورِ بی جا ناپایدار است۔
 حضورِ پاکان طریق یاد یزدان استوار است۔
 نانک بگوید یاد یزدان حیاتِ واقعی است۔

متصفا شون پرند اسنه

پوچ است گوش هاکه بدگوئی دیگران شنود۔
 پوچ است دست هاکه املاک دیگران غصب کند۔
 پوچ است چشمانیکه حسن زنان را بیند۔
 پوچ است زبانی که به لذت طعام پردازد۔
 پوچ است پاهای که به راه فقر رود۔
 پوچ است دل های که به حرص مال دیگران ملوث باشد۔
 پوچ است جسمی که به خدمت خلق نه جهد۔
 پوچ است بینی که بدبو استشمام کند۔
 بدون تحقیق هگی سعی و عمل پوچ است۔
 ناک بگوید فقط در و در نام یزدان حیات برومند است۔

بر تھی ساکت کی آرجا

پوچ است حیات آدم هر زه که منکر خدا است۔
 او تا راستی را به عمل نیاورد پاک کی تواند شد۔
 بدون ورد نام پاک حیات تیره و تار است۔
 دهان این چنین مردم بوی بد کند۔
 بدون ورد نام روز و شب بی حاصل است۔
 همچنان که کشت زار بدون باران بی بار ماند۔
 بدون نام پاک جمله کارها پوچ است۔
 آن چنانکه دولت مرد خسیس بی استفاده ماند۔
 آن کس که نام خدا در دل درارد فر خنده بخت باشد۔
 ناک بگوید باید که بر این چنین سالک مکرر در مکرر فدا شویم۔

رہت اور کچھ اور کمادت

یک کسی در قول و فعل مغایرت دارد۔
 در قلب او محبت نیست۔ زبانش کلماتِ الفت ادا کند۔
 خدای مطلق داننده ای کل است۔
 بہ نمایش ظاہری او را متاثر نتوان کرد۔
 او کہ بدگیران و عظم کند ولی خود بر طبق آن عمل نہ کند
 وائما در گردشِ تناخ چرخد۔
 آموزشِ آن کس کہ خدا در دل او مستقر است بی ثمر نخواہد ماند۔
 بہ فیض تلقین او ہمہ عالم نجات یابد۔
 آنانکہ مقبولِ خدا باشند ذاتِ برترین را شناسند۔
 ناک بگوید باید کہ بہ مجزو نیاز فدای آنان باشیم۔

کرو بنیتی پار بر ہم سبھ جانے
 من حضورِ خداوندِ مطلق استدعایِ کم کہ او دانندہ ای کل است۔
 او خالقِ بخشایش گر است کہ مخلوقات را سرفراز کند۔
 تمامی امور را او خود منظم کند۔
 بعضی را او بہ خود نزدیک کند و بعضی را از خود دور کند۔
 او ما فوقِ نیرنگ و زیر کی است۔
 او طرزِ حیاتِ ہر یک را تماماً بداند۔
 ہر آن کس را کہ او پسندد بہ دامنِ خود آویزد۔
 خدا در ہمہ عالم حاضر و موجود است۔
 ہر کرا فضلِ حق بر گزیند بندہ ای خدا باشد۔
 ناک بگوید ہر نفس بر ذاتِ خدا تفلر باید کرد۔

VI

شعرِ مقدّماتی

کامِ کردہ ار لویہ موبس جائے اہنیو
ناک پرہہ سرناگتی کر پر ساڈ گروپو

ای خدای بخشندہ ! تو پناہ جو یم تا شہوت و حشم و محبت دنیوی و حرص و منی
از دل من زایل شود۔
ای خدا ! ابرازِ فضل و کرم کن

هشت بند

1

چه پر ساد چھتیه امرت کھاه

به فضل خدا خوراک های لذیذ می خوری-
 به صدق و خلوص ورد نام پاک می کن-
 به فضل خدای که جسم خود را معطر کنی
 به ورد نام پاک او مقام ارجمند یابی-
 به فضل خدا در آرام گاهی سکونت داری
 باید که توجه بر او متمرکز کنی-
 به فضل خدا با اهل و عیال به آسایش خاطر مانی
 باید که همه وقت او را یاد کنی-
 به فضل خدا در عیش و عشرت گذاران کنی
 نانک گوید باید که قلباً بر او مراقبه کنی-

2

چه پر ساد پاٹ پٹنمر ہڈھادہ

به فضل خدا تو لباس حریری زیب تن کنی-
 از او دست کشیده چرا بدگیران پیوسته ای ؟
 به فضل خدا بر بستر راحت می خوابی-
 باید همه وقت ستایش او کنی-
 به فضل خدا میان مردمان مکرم باشی-
 باید که زبان را وقف ثنای او کنی-
 به فضل خدا در صدق ایمان استوار باشی-
 باید که همه وقت او را یاد کنی-
 آن کس که ورد نام او کند در بار گاہ خدا گرامی باشد-
 نانک گوید این چنین سالک آبرو مندانه به خانه اصلی رود-

چه پر ساو آروگ کنجن دیھی

به فصل خدا تو جسم صحت مند و زرین یافتی

نه صدق ارادت او را یاد می کن.

به فصل خدا شهرت تو بر قرار ماند.

در تحمید او دائماً مشغول باش.

به فصل خدا عیوب شما مستور ماند

باید بر آستان او سر تسلیم خم کنی.

به فصل خدا کسی دیگر همتای تو نیست.

هر نفس قلباً او را یاد می کن.

به فصل خدا در آفرینش مقام عالی یافتی.

ناک بگوید پیوسته ورد نام او می کن.

چه پر ساو آهنگن پهرتجی

به فصل خدا زیور با برتن داری.

در ورد نام او چرا غفلت کنی.

به فصل خدا بر اسپ و بر فیل سوار شوی.

باید که گاهی او را فراموش نه کنی.

به فصل خدا باغ و ملک و دولت حاصل کرده ای.

نام پاک او را حرز جان کن.

به فصل خدا پیکر تو تشکیل یافت.

همه وقت بر ذات او تفکر کن.

واحد المطلق را یاد می کن.

ناک بگوید او در دنیا و آخرت ترا زنده نگهدارد.

چه پر ساد کریمه من بهه دان

به فصل خدا خیرات زیاد می وهی-

شب و روز بر او تفکر کن-

به فصل خدا اعمال نیکو بجا آوری

او را هر نفس یاد می کن-

به فصل خدا تو پیکر زیبا داری

او را همه وقت یاد می کن-

به فصل خدا به خاندان عالی متعلق باشی

او را شب و روز یاد می کن-

به فصل خدا در این جهان آبرومند باشی-

او را همیشه یاد می کن-

چه پد ساد سنده کرن ناد

به فصل خدا به گوش نغمات دل آویز شنوی-

به فصل خدا منظره ای دلکش بینی-

به فصل خدا سخن شیرین بر زبان آوری-

به فصل خدا به آرام و راحت زندگی کنی-

به فصل خدا با دست و پا مو قرانه عمل کنی-

به فصل خدا حیات برومند داری-

به فصل خدا با سعادت برترین نایل شوی-

به فصل خدا در سکون و سرور بسربری-

این چنین خدای بخشنده را ترک کرده چرا بدیگران پیوسته ای؟

ناکب بگوید به فیض مرشد بیداری دل حاصل شود-

چہ مَد سادِ توں مَد گت سنسارِ

بہ فصلِ خدا تو در جہان مشہور باشی

بچ وقت او را فراموش مکن۔

بہ فصلِ خدا تو سرافرازی یافتہ ای۔

ای دلِ نادان بر ذات او تفکر کن۔

بہ فصلِ خدا تو در جملہ مقاصد نایل شوی۔

ای دلِ بدان کہ او ہر جا حاضر و موجود است۔

بہ فصلِ خدا تو دولتِ راستی یابی۔

ای دلِ من در یاد او مشغول باش۔

بہ فصلِ خدا ہمگان آرامشِ درونی یابند۔

نانک بگوید او را یاد کن کہ او واقعاً قابلِ یاد آوری است۔

آپ جپائے جے سوناؤ

آن کس کہ توفیق از خدا یابد بہ وردِ نامِ پاکِ مشغولی و رزد۔

فقط آن کس حمدِ خدا خواند کہ خود خدا از او خوانند۔

بہ فصلِ خدا مکاشفہ میسر شود۔

بہ فصلِ خدا نیلوفرِ دلِ شگفتہ شود۔

بہ فصلِ و کرمِ خدا در دلِ سالکِ مسکن گزیند۔

بہ فصلِ خدا ادراکِ صعود کند۔

بہ فصلِ خدا ہمگیِ نفائس حاصل شود۔

بہ سعیِ خود بچ کس چیزی نیابد۔

ہر کاری کہ خدا بشر را وادار کرده است او همان می کند۔

نانک بگوید در حدودِ توانائیِ مخلوق چیزی نیست۔

VII

شعرِ مقدماتی

اگم اگادھ پار برہم سوئے جو جو کہے س: مکتا ہوئے
سُن میتا نانک بنو نتا سادھ جتا کی اچرج کتھا

خدای یگانہ مطلق و بیکران است۔
ہر کہہ پیاد او باشد آزادی روحانی یابد۔
نانک بگوید در بابِ پاکانِ طریقِ این بیانِ حیرت زا بہ شنوید۔

ہشت بند

1

سادہ کے سنگ مکھ او جل ہوت

در صحبت پاکان طریق چہرہ تابندہ شود۔
 در صحبت پاکان طریق آلودگی ہا زایل شود۔
 در صحبت پاکان طریق خودی معدوم شود۔
 در صحبت پاکان طریق نور معرفت آشکار شود۔
 در صحبت پاکان طریق دانستہ شود کہ خدا نزدیک ترین است۔
 در صحبت پاکان طریق جملہ مناقشات رفع شود۔
 در صحبت پاکان طریق جوہر نام حاصل شود۔
 در صحبت پاکان طریق تمامی مساعی بر مقصد واحد متمرکز شود۔
 کسی نیست کہ اہمیت پاکان طریق بیان کند۔
 نانک بگوید توصیف پاکان طریق تحمید خدا است۔

2

سادہ کے سنگ آگوچر ملے

در صحبت پاکان طریق رویای خدای نامرئی میسر شود۔
 در صحبت پاکان طریق حیات سالک ہمیشہ بہار است۔
 در صحبت پاکان طریق بر حواس مہجگانہ اختیار داری کند۔
 در صحبت پاکان طریق سعادت سرمدی بدست آید۔
 در صحبت پاکان طریق سالک عاجزانہ سلوک نماید۔
 در صحبت پاکان طریق کلام سالک دل انگیز شود۔
 بہ فیض صحبت پاکان طریق دل این طرف و آن طرف نہ رد۔
 در صحبت پاکان طریق سکون دل بدست آید۔
 بہ فیض صحبت پاکان طریق دل از دنیا دوستی فارغ باشد۔
 در صحبت پاکان طریق سالک بہ خوشنودی خدا نایل شود۔

سادہ سنگ دُشمن سبھ میت

بہ فیض صحبت پاکانِ طریق دشمنان دوست گردند۔
 در صحبت پاکانِ طریق پاکیزگی میسر شود۔
 در صحبت پاکانِ طریق بچ کس در دل عداوت ندارد۔
 در صحبت پاکانِ طریق کسی براہ غلط نہ رود۔
 بہ فیض صحبت پاکانِ طریق ۔ الٰہ از بدی آزاد شود۔
 بہ فیض صحبت پاکانِ طریق سالک سعادتِ سرمدی یابد۔
 در صحبت پاکانِ طریق از عنت منی شفا حاصل شود۔
 در صحبت پاکانِ طریق سالک خودی ترک کند۔
 فقط خدا بزرگی پاکانِ طریق داند۔
 نانک بگوید در میان خداوندگار و پاکانِ طریق موافقت است۔

سادہ کے سنگ نہ کہو دھاوے

در صحبت پاکانِ طریق اضطراب از دل رفع شود۔
 در صحبت پاکانِ طریق سکونِ ابدی میسر شود۔
 در صحبت پاکانِ طریق ادراک بہ جوہر مادرائی بدست آید۔
 بہ فیض صحبت پاکانِ طریق سالک نا قابل برداشت را تحمل کند۔
 بہ فیض صحبت پاکانِ طریق سالک بر مقام بلند زندگی کند۔
 بہ فیض صحبت پاکانِ طریق سالک بہ سعادتِ سرمدی عروج کند۔
 در صحبت پاکانِ طریق در اجرای فرائضِ ایمانی دل استوار گردد۔
 در صحبت پاکانِ طریق توجہ بر خدای یگانہ متمرکز شود۔
 در صحبت پاکانِ طریق سالک گنج نام یابد۔
 نانک بگوید باید کہ بر پاکانِ طریق فدا شویم۔

سادہ کے سنگِ سبھ کل اُدھارے

بر فیضِ پاکانِ طریقِ تمامی قبیلہ ای سالکِ نجات یابد۔
 او آشنایان و رفیقان و اہلِ خانہ را بہ مغفرت رساند۔
 او اموالِ فراوان یابد۔

بہ وسیلہ آن دیگران بہرہ اندوز شوند۔
 بہ فیضِ صحبتِ پاکانِ طریقِ ملکِ الموت خدمت کند۔
 فرشتگانِ شانِ بزرگی او را ستایند۔
 در صحبتِ پاکانِ طریقِ اندیشہ ای گناہ از دلِ بشر دور شود۔
 در صحبتِ پاکانِ طریقِ حمدِ خدا سرودہ شود۔
 در صحبتِ پاکانِ طریقِ سالک بہ ہر مقامِ ارتقا عروج کند۔
 نانک بگوید در صحبتِ پاکانِ طریقِ حیاتِ سالک برومند شود۔

سادہ کے سنگِ نبی کچھ گھال

بہ فیضِ صحبتِ پاکانِ طریقِ سالک از کلفت رہد۔
 حضورِ پاکانِ طریقِ بشرِ سرور دائمی حاصل کند۔
 در صحبتِ پاکانِ طریقِ لوٹِ عصیان از دلِ زایل شود۔
 در صحبتِ پاکانِ طریقِ رہائی از عذابِ دوزخ میسر شود۔
 بہ فیضِ صحبتِ پاکانِ طریقِ در دنیا و آخرت شادکامی حاصل شود۔
 بہ فیضِ صحبتِ پاکانِ طریقِ مجبورانِ سعادتِ قرب بدرگاہِ یزدانی یابند۔
 در صحبتِ پاکانِ طریقِ بشرِ ہر چہ خواہد یابد۔
 صحبتِ پاکانِ طریقِ گاہی بی ثمر نباشد۔
 در دلِ درویشِ صاحبِ دلِ مقامِ خدا است۔
 نانک بگوید او کہ بہ خلوصِ عقیدت کلامِ درویشِ راشنود نیک انجام باشد۔

سَدھہ کے سَنگ سَنو ہر ناؤ

در صحبت پاکانِ طریق نام خدا را بشنوید۔
 در صحبت پاکانِ طریق حمد خدا سرائید۔
 در صحبت پاکانِ طریق نام خدا از دل فراموش نہ شود۔
 در صحبت طریق آزادی روحانی میسر شود۔
 در صحبت پاکانِ طریق نام خدا شیرین است۔
 در صحبت پاکانِ طریق سالک یقین دارد کہ در ہر دل نورِ خدا است۔
 در صحبت پاکانِ طریق بشر بہ رضای خدا راضی باشد۔
 در صحبت پاکانِ طریق سالک بہ مقام ارجند رسد۔
 در صحبت پاکانِ خدا از ہمہ علت ہا شفا حاصل شود۔
 نانک گوید از خوش نصیبی است کہ صحبت پاکانِ طریق میسر شود۔

سادہ کی مہماید نہ جانیہ

عظمت پاکانِ طریق ”دید“ ہم نداند۔
 آن ہا آنچہ شنوند همان گویند۔
 عظمت پاکانِ طریق از صفات سہ گانہ بالاتر بود۔
 در تمامی کائنات تعریف پاکانِ طریق واضح است۔
 عظمت پاکانِ طریق پایان ناپذیر است۔
 عظمت پاکانِ طریق بی اندازہ زیاد است۔
 عظمت پاکانِ طریق بلند تر از ہر بلند است۔
 عظمت پاکانِ طریق عظیم تر از ہر عظیم است۔
 عظمت پاکانِ طریق را فقط پاکانِ طریق دانند۔
 نانک گوید میان خدا و پاکانِ طریق فرقی نباشد۔

VIII

شعرِ مقدماتی

من سا چا مکھ سا چا سوئے اُوڑ نہ ہیکھے ایکس بن کوئے۔
نانک لکھ لکھن برہم گیانی ہوئے۔

او بہ تمای دل در باب حق یگانہ اندیشہ کند۔

او از حق یگانہ سخن گوید۔

او بجز حق یگانہ چیزی نمی بیند۔

نانک بگوید پر حسبِ این گونه اوصاف عارف حق شناخته شود۔

هشت بند

1

برهم گیتی سدا ز لپ

عارف حق همواره بی لوث باشد
چنانکه گل نیلوفر در آب ماند ولی تر نمی شود-
عارف حق همواره بیدار باشد-
او مانند آفتاب است که هر شی بدبو را خشکاند-
در نگاه عارف حق همگان یکسان باشند
چنانکه باد بر شاه و گدا یکسان وزد-
او همواره در شکیبائی ثابت و استوار باشد-
او مانند زمین است که یکی بر آن بیل زند و دیگری بر آن صندل چسپاند-
خاصیت عارف حق چنین است-
او طبعاً آتش است که مزاحش همواره یکسان است-

2

برهم گیتی بر مل تے بر ملا

عارف حق روحاً پاک ترین است-
او مانند آب است که گاهی زیر بار پلیدی نه رود-
عارف حق را قلب در خشان است-
چنانکه فلک بالای زمین به شکل قوس محیط است-
عارف حق در دوست و دشمن فرقی نه نهد-
عارف حق از تکبر عاری است-
عارف حق بلند تر از بلند ترینان است-
ولی قلباً او عاجز ترین است-
نانک بگوید بر آن کس که خدا رحمت کند
او به این مقام ارجند عروج کند-

برہم گیانی سگل کی ریٹا

عارفِ حق بر طریق عاجزی گام زن باشد۔
 فقط او است کہ از بلند ترین سعادت روحانی بر خوردار شود۔
 عارفِ حق بر ہمکنان شفیق باشد۔
 او از شر بالا تر است۔
 عارفِ حق تمامی آفرینش را یکسان بیند۔
 از چشمان او زلالِ خیر تراود۔
 عارفِ حق از بستگی ہا آزاد است۔
 او پیوستہ بر مسلکِ راستی استوار است۔
 عارفِ حق روزی معرفت خورد۔
 نانک بگوید او پیوستہ بر ذاتِ برترین تفکر نماید۔

برہم گیانی ایک اُپر آس

عارفِ حق امید بر خدای یگانہ متمرکز کند۔
 عارفِ حق روحاً لافانی است۔
 عارفِ حق بہ مسکن سلوک نماید۔
 او ہمیشہ مستعد باشد کہ نسبت بہ ہمکنان خیر کوشی کند۔
 عارفِ حق از بستگی ہای دنیوی فارغ باشد۔
 باوجود این او ضبط نفس دارد۔
 ہرچہ ازدستش بر آید نیک است۔
 حیا تش در واقع برومند است۔
 بہ فیض عارفِ حق ہمگان آزادی روحانی یابند۔
 جملہ عالمیان عارفِ حق را ستایند۔

برہم گیانی کے ایکے رنگ

عارف حق بہ اطمینانِ کامل استوار باشد۔
 او ہمہ وقت یادِ خدای یگانہ مستغرق باشد۔
 نامِ خدای یگانہ تکبیرِ ای عارف حق است۔
 نامِ خدای یگانہ خانہ و خانوادہ عارف حق است۔
 عارف حق ہمہ وقت مواظب باشد۔
 عارف حق خودی ترک کند۔
 دلِ عارف حق ہموارہ شادمان است۔
 در خانہ ای عارف حق دائماً شادمانی است۔
 عارف حق بہ امن و سکون اوقات بسربرد۔
 ناک بگوید عارف حق مردنی نہ کند۔

برہم گیانی برہم کا بتیا

عارف حق معرفت بہ واحد المطلق دارد۔
 او عشق و ارادت بر خدای یکتا متمرکز کند۔
 عارف حق از ہر گونه اضطراب بالا تر است۔
 افکارش پاک باشد۔
 عارف حق آن باشد کہ خدا او را بدین مقام رساند۔
 عارف حق بلند پایہ باشد۔
 او کہ بخت بلند دارد از دیدارِ عارف حق شاد کام گردد۔
 باید کہ بر عارف حق فدا شویم۔
 عارف حق را فرشتگان جویند۔
 ناک بگوید عارف حق خود خدا است۔

برهم گیانی کی قیمت ناہ

آرزو عارف حق را نمی توان سنجید۔
 تمامی آگاہی در دلش مظر و ف است۔
 هیچ کس از راز عارف آگاه نہ باشد۔
 باید کہ حضور عارف حق سر تسلیم خم کنیم
 در ستایش عارف حق نیم کلمہ ہم ادا نتوان کرد۔
 او صاحبِ ہمکنان است۔
 کسی از حدِ بزرگی عارف حق حالی نباشد۔
 فقط عارف حق کیفیت عارف حق بدانند۔
 حد و پایان عارف حق را تعیین نتوان کرد۔
 نانک گوید پیش عارف حق دامنِ کورنش باید کرد۔

برهم گیانی سبھ سرشت کا کرتا

عارف حق سازندہ ای ہمہ عالم است۔
 عارف حق کہ ہمیشہ زندہ بجن باشد نمیرد۔
 عارف حق در باب راستی و در ستگاری و دستورِ حیات راہ نمائی کند۔
 عارف حق کامل الصفات است او امورِ عالم را مرتب کند۔
 عارف حق یاورِ بیکسان است۔
 عارف حق نغمسارِ ہمکنان است۔
 عارف حق خود ہمہ عالم است۔
 عارف حق با ذاتِ بیچون کی دانستہ شود۔
 فقط عارف حق است کہ مقام عارف حق را شناسد۔
 نانک گوید عارف حق بر جملگان بخشایش گراست۔

IX

شعرِ مقدماتی

اُردھارے جو انتر نام سرب ے پیکھے بھلوان
نمکھ نمکھ شاکر نمسکارے نانک اوہ اپرس سگل نستارے

آن کس کبہ پر نام دل بنگلی دارد ودر جملہ موجودات جلوہ ای ذات خدا
بیندو ہر نفس خدا را پرستد راہب پاک است۔
نانک بگوید او ہمگان را آزادی روحانی بخشند۔

معتیانای رشنا پرس

واقعاً راهب پاک آن باشد که زبان را به دروغ مس نه کند-
 برای دیدار خدای بی چون او جوش عشق در دل دارد-
 او به جمال زنان دیگران چشم نیندازد-
 او به صدق و خلوص خدمت پاکان طریق کند-
 گوش او بدگویی دیگران نه شنود-
 او خود را بدتر از همکنان داند-
 به فیض مرشد او خود را از بدی غیر ملوث دارد-
 او روان خویش را از خواهش های مجتدل پاک دارد-
 او بر حواس تسلط دارد و از عیوب پنج گانه آزاد باشد-
 نانک گوید میان میلیون ها فقط یک نفر این چنین پارسای پاک باشد-

بیسنو سو جس اوپر سو پرسن

او است پارسای پاک که خوشنودی خدا حاصل کرده است-
 این گونه "بیسنو" خود را از دنیاداری برکنار دارد-
 او کوشش خود صادقانه اجرا کند و به هیچ ثمره توقع ندارد-
 این چنین "بیسنو" بر کیش پاک گام زن است
 او برای ریاضت شاقه هیچ اجر نمی خواهد-
 او به صدق ارادت حمد خدای سراید-
 او به جان و دل در یاد خدا مستغرق باشد-
 او بر همکنان مهربان باشد-
 او خود ورد نام کند و از دیگران (ورد نام) کناند-
 نانک گوید این چنین مخلص پاک به برترین مقام می رسد-

بگوتی بگوت بگوت کا رنگ

او کہ بہ صدق و خلوص بر جادو ای مہر و ارادت گام زن است بہ عشق خدا اہمیت خصوصی دہد۔
 او از صحبت بدال کنارہ بجوئی کند۔
 او مہومات را از دل دور اندازد۔
 او خدای مطلق را می پرستند کہ در ہمہ موجودات نور ذاتش حاضر است۔
 در صحبت نیکان طریق او لوث عصیان را دور اندازد۔
 ادراک این چنین سالک مخلص بلند است۔
 او ہمہ وقت در خدمت خدا منہک است۔
 او جان و تن را بہ عشق خدا وقف کند۔
 او تماماً تسلیم خدا شود۔
 این چنین سالک بہ برترین مقام رسد۔

سو پنڈت جو من پر بودھے

آن کس است عالم دین کہ قلب خود را تربیت کند۔
 از روی جان او خواستار نام باشد۔
 او زلال نام پاک نوشد۔
 از اندرز آن چنان عالم دین اہل جہان بطور روحانی زیند۔
 او است عالم دین کہ ہموارہ بہ توصیف خدا منہک باشد۔
 او از سلسلہ ای زاد و مرگ رہائی یابد۔
 او در کتب مقدسہ ریشہ ای حقیقت را در یابد۔
 او داند کہ در آشکار و نہال ربط خصوصی باشد۔
 او بہ چہار فرقہ بدون استثنا تعلیم دہد۔
 نانک گوید آن چنان عالم سزاوار احترام است۔

پنج منتر سرب کو گیان

او اصول اساسی بپہماند کہ رمز عبادت ہمگان درک کنند۔
 از میان چہار فرقہ ہر کہ خواہد می تواند تمرین ورد کند۔
 ہر آنکہ بہ ورد نام مشغولی و رزد رستگاری یابد۔
 سعادت مند است آن کس کہ بہ صحبت پاکان توفیق این عمل یابد۔
 آن کس کہ او را خدا نوازہ بہ ورد نام پردازد۔
 او بہ فیض نام حیوانات و اجنہ و احمقان و وحوش را بہ آزادی رساند۔
 نام خدا و ادوی مفید است کہ جملہ علقہ ہا را رفع کند۔
 نام خدا مایہ ای سلامت و شادمانی است۔
 نانک گوید با پچ رسم نمائشی نام حاصل نہ شود۔
 فقط آن کس بہ این سعادت بہرہ مند گردد کہ بخشش ازلی برای او مقدر کردہ باشد۔

جس کے من پار برہم کا نواس

در دلی ہر کہ خدا منزل کردہ است۔
 می توان گفت کہ او واقعاً بندہ ای خدا است۔
 فقط او است کہ خدا را ہر جا حاضر درک کند۔
 او بہ مجزو نیا ز کامل این توفیق حاصل کند۔
 او یقین کامل دارد کہ خدا ہر وقت نزدیک است۔
 این چنین سالک بہ پیش گاہ خدا مقبول گردد۔
 خدا بر بندہ ای خویش رحمت کند۔
 بر او جملہ اسرار معرفت آشکار شود۔
 او با ہمگان زندگی کند ولی باطناً با پچ کس دل بستگی ندارد۔
 نانک گوید او واقعاً بندہ ای خدا است۔

پرہیز کی آگیا آتم پتاوے

آن کس کہ تکم خدا را بجان و دل عزیز دارد

او در ہمین زندگی آزادی روحانی یابد۔

برای او شادی و رنج یک جور است۔

او ہمہ وقت شادمان است و گاہی اندو بکین نہ باشد۔

بہ چشمش زر و خاک یکسان است۔

او در میان زلال و زہر فرق گذاری نمی کند۔

او احترام و اہانت را یکسان پذیرد۔

او شاہ و گدا را یکسان شمارد۔

برای او ہر چہ از خدا رسد مناسب ترین است۔

ناکب بگوید این چنین کس در ہمین زندگی آزادی روحانی یابد۔

پار برہم کے سگلے ٹھاؤ

ہمہ جا با از خدا است۔

بر حسب خانہ ای کہ خدا کسی را در آن دارد نامش معروف گردد۔

خدا قادر مطلق است کہ ہر چہ خواہد کند و از دیگران کناند۔

ہر چہ او پسندد فوراً وقوع پذیرد۔

ذات احد بہ صورت امواج بی پایان در عالم آفرینش جلوہ نما است

کردہ ہای خدا برون از شمار است

بر حسب فہم و ادراک کہ خدا کسی را عطا کند قلبش نورانی شود۔

خدا کہ آفریدگار است ابدی و لافانی است۔

او ہموارہ و جاودان بخشایش گر است۔

ناکب بگوید آناکہ بر نامش تفکر کنند خوشحال باشند۔

X

شعرِ مقدماتی

اُسْتِ کرِه انیکِ بجن اَمْتُ نہ پاراوار
نانکِ رچنا پرہمِ رچی بہمِ یدہمِ ایکِ پرکار

اشخاصِ بی شمار حمدِ خدا کنند۔ عظمتِ او را حد و نہایت نیست۔
نانکِ بگوید در آفرینش کہ خدا برپا کرده است اشکال و انواعِ گوناگون است۔

هشت بند

1

کئی کوٹ ہوئے پو جاری

میلیون ہا در عبادتِ خدا مشغول باشند۔
 میلیون ہا مراسمِ شرعی بہ عمل آورند۔
 میلیون ہا بر مقاماتِ مقدسہ بود باش گزینند۔
 میلیون ہا ترک خانہ داری کردہ در ویرانہ ہا گردند۔
 میلیون ہا کتبِ مقدسہ را شنوند۔
 میلیون ہا بہ سختی ریاضت بسر برند۔
 میلیون ہا در مراقبہ مشغولی ورزند۔
 در میلیون ہا کس شاعران باشند کہ بواسطہ شعر توصیف یزدان می کنند۔
 میلیون ہا بواسطہ اسمای نو اندیشہ بر او متمرکز کنند۔
 نانک گوید عظمتِ او مآورای ادراک و تعقل است۔

2

کئی کوٹ بھے اہمائی

میلیون ہا متکبر بودند۔
 میلیون ہا جاہل و کور باطن بودند۔
 میلیون ہا خسیس و سخت دل باشند۔
 میلیون ہا خشک دماغ و خشک پی باشند۔
 میلیون ہا مال و ملک دیگران غصب کنند۔
 میلیون ہا دیگران را رسوا کنند۔
 میلیون ہا در ثروت اندوزی مصروف باشند۔
 میلیون ہا برای حصولِ مقصد در ممالک بعید سرگردان شوند۔
 بشر بہ ہماں کار پردازد کہ خدا برای او مقرر کردہ است۔
 نانک گوید آفرید گار خود اطوارِ آفریدگان داند۔

کئی کوٹ سیدہ جتی جوگی

میلیون ہا پارسا و راہب و مرتاض مسعد کہ برای حصول کمال کوشند۔
 میلیون ہا راجہ مسعد کہ در لذاتِ شہوت رانی منہک باشند۔
 خدا میلیون ہا پرندہ و خزندہ خلق کردہ است۔
 او میلیون ہا سنگ و میلیون ہا شجر آفریدہ است۔
 او میلیون ہا باد و آب و آتش ایجاد کردہ است۔
 او میلیون ہا کشور و خطہ زمینی ایجاد کردہ است۔
 او میلیون ہا مہر و ماہ و اختر بوجود آوردہ است۔
 او میلیون ہا فرشتہ و جنی و شیطان خلق کردہ است۔
 تماشہ آفرینش بہ رشتہ ای حکمش منسلک است۔
 ہر آن کس را کہ یزدان برگزیدہ رستگاری بہ بخشند۔

کئی کوٹ راجس تامس سائک

میلیون ہا صفاتِ ثلاثہ (شہوت، ظلمت، بصیرت) را حامل باشند۔
 میلیون ہا بہ کتب مقدسہ صدقہ ارادت دارند۔
 میلیون ہا گوہر در اعماق بحر ہا مخزون است۔
 او میلیون ہا مخلوق گوناگون آفریدہ است۔
 میلیون ہا مدت دراز زندگانی کنند۔
 او میلیون ہا تیل و کوہ زریں احداث کردہ است۔
 بی شمار اند ارواحِ خبیثہ۔
 او میلیون ہا شیر و پلنگ و خوک بوجود آوردہ است۔
 او بہ ہمگنان نزدیک است و از جملگان دور است۔
 ناکہ بگوید او (خدای بی چون) مقدس است۔ ہم اوست کہ در آفرینش حاضر و ناقد است۔

کئی کوٹ پاتال کے واپسی

میلیون ہا در طبقاتِ زیرین ساکن باشند۔
 میلیون ہا در بہشت و دوزخ مقیم باشند۔
 میلیون ہا بوجود آئند، زندگی کنند و بمیرند۔
 میلیون ہا در زادہای مختلف می چرخند۔
 میلیون ہا بدون سعی و عمل وسایل خوش گذرانی یابند۔
 میلیون ہا در تلاشِ معاش سختی کشند۔
 میلیون ہا را خدا ثروت مند کردہ است۔
 میلیون ہا را برای دولت اندوزی مضطرب کردہ است۔
 ہر یک را آنچنان دارد کہ خدا خواہد۔
 ناک بگوید خدا قدرتِ مطلقہ در دستِ خویش دارد۔

کئی کوٹ بھئے پیراگی

میلیون ہا دنیا را ترک کردہ اند۔
 ایشان بہ صدق و خلوص خود را بہ وردِ نام وقف کردہ اند۔
 میلیون ہا در تلاشِ حق مشغول باشند۔
 ایشان درونِ دل نورِ حق یابند۔
 میلیون ہا آرزو مند بہ دیدارِ خدا باشند۔
 ایشان بہ وصلِ خدای ابدی نایل شوند۔
 میلیون ہا بہ صحبتِ نیکای خواستار باشند۔
 ایشان بہ یادِ واحدِ المطلق سرور یابند۔
 فرخندہ بخت آن کسی کہ او را خدا پسندد۔
 ناک بگوید دائماً او قابلِ مبارک است۔

کئی کوٹ کھائی اُر کھنڈ

در فضای بیکراں میلیون ہا ناحیہ و سرچشمہ تظاہر است۔
 میلیون ہا زمین و آسمان موجود است۔
 میلیون ہا گونه مخلوقات ظاہر شدہ اند۔
 عمل تکوین چندیں بار تکرار شدہ است۔
 عالم نمود بار ہا منبسط شود۔
 اما خدای مطلق بہ شان یکتائی ہموارہ قائم و دائم است۔
 میلیون ہا مخلوق بہ انواع مختلفہ ہست شدہ
 ولی جملہ موجودات از او درمی آیند و در او محو شوند۔
 بیچ کس نہ اند کہ عظمت حق را نہایت چیست۔
 ذات خدا حقیقت مطلق است۔

کئی کوٹ پار برہم کے داس

میلیون ہا بہ صدق و نیاز قرب حق طلبند۔
 دل ہای شان درخشان شود۔
 میلیون ہا از اسرار حقیقت آگاہ باشند۔
 ایشان ہر جا جلوہ حق می نگرند۔
 میلیون ہا زلالی و رد نام پاک نوشند۔
 ایشان حیات جاودانی یابند۔
 میلیون ہا بہ توصیف یزدان مشغول باشند۔
 ایشان از سعادت بہرہ ور شوند۔
 خدا بہ لطف و کرم ارادت مندان خویش را یاد دارد۔
 نانک گوید ایشان مقبولان خدا باشند۔

XI

شعر مقدماتی

کرن کارن پر ہمہ ایک ہے دوسری تابی کوئے
نانک تس بلہارنے جل تھل مہینل سوئے

علت علت ہافظہ خدای مطلق است۔ غیر او دیگری موجود نیست۔
اور در خشک و تر و در فضای زمین و آسمان حاضر و موجود است۔

کرن کر اون کرنے جوگ

سبب سبب ہا اوست کہ بہ اتمام ہر کار قادر است۔

ہرچہ اور پسند و همان واقع شود۔

عظمت و قدرت اور احد و نہایت نیست۔

او بہ یک لفظ کائنات را ہست کند و معدوم سازد۔

حکمش پناہ گاہ موجودات است۔ ولی او خود بذات خود قائم است۔

بہ حکمش تمامت آفرینش آشکار شود و بہ حکمش ناپدید شود۔

روش نیک و بد بہ حکمش انحصار دارد۔

حکمش در جملہ مظاہر و احوال عمل پیرا است۔

قدرت خویش را او بہ کار اندازد و خود مشاہدہ کند۔

نانک بگوید او در ہمکنان درخشان است۔

پرہے بھاوے مانکھ گت پاوے

چون منظور خدا باشد بشر ستگاری باید۔

چون منظور خدا باشد سنگ شاور شود۔

چون منظور خدا باشد بدون دم زدن حیات بجا ماند۔

چون منظور خدا باشد بشر صفات الہی راستاید۔

چون منظور خدا باشد عاصی افتادہ آمرزش یابد۔

او (خدای یگانہ) برہمہ کار ہا و تدبیر ہا مختار مطلق است۔

خدا و نگار دنیا و آخرت را در اختیار خود دارد۔

اور نمائش را ادارہ کند و بازی کند و شاد شود۔

ہرچہ خدا خواہد بشر همان کند۔

نانک بگوید غیر او بیچ کدام نظر نہ آید۔

لہہ مانگھ تے کیا ہوئے آوے

از دست بشر چہ بر آید۔

او ہماں کند کہ خدا وند مقدر کردہ است۔

اگر چارہ کار بدست بشر باشد او ہمہ چیز ہارا بتصرف درآورد۔

ہر چہ خدا خواهد ہماں شود۔

از نادانی است کہ بشر بہ شہوات منہمک باشد۔

اگر او عقل سلیم می داشت از گناہان دوری می جست۔

اور در فریب بی خبری بہ اطراف مختلفہ تگ و تاز کند۔

در یک لحظہ پندارش پہنای گیتی را طی کند۔

بر او کہ خدا رحمت کند عشق و رادت عطا کند۔

نانک بگوید او بہ دوام ورد مشغولی ورزد۔

کھن مہ پنچ کیٹ کوراج

خداوند مسکین نواز است۔

او تواند کہ کرم حقیر (بشر عاجز و بی مایہ) را بہ مرتبہ شاہی رساند۔

آن کس کہ گننام است

بہ فضل خدا او در یک لمحہ شہرت جہانی حاصل کند۔

او کہ مورد نوازش یزدان بود

نامہ اعمالش منسوخ شود۔

ہمہ اجسام و ارواح از دست۔

حق مطلق در ہمہ دل ہادر خشان است۔

عالم خلق را او خود وضع کردہ است۔

نانک بگوید آن کس کہ شان عظمت حق می بیند بہ طریق راستین می زید۔

اس کا بل نانی اس ہاتھ

بدست بشر ہیچ قوت نیست۔
 خداوند مطلق اصل و سرچشمہ کارہا است۔
 مخلوق بیچارہ فقط فرماں بردار است۔
 ہرچہ خدا خواہد ہماں شود۔
 آدم گاہی بلند باشد و گاہی پست شود۔
 بعضی اوقات او محزون است و بعضی اوقات او مسرور است۔
 بعضی اوقات او حریفان را توبہش کند و بعضی اوقات دیگران را مدح و ثنا کند۔
 گاہی فکرش فلک پروازی کند و گاہ بہ درک اسفل سرازیر شود۔
 گاہ سالک بہ و جدان لطیف در اسرار الہی تفکر کند۔
 نانا کہ گوید خداوند یکتا خودش اور اسعادت و صل بخشد۔

کیہ عزت کرے بہہ بھات

گاہ او صدگونہ پاکوبی کند۔
 گاہ اہ روز و شب در خواب گراں است۔
 گاہ او در جوش غضب بولناک است۔
 گاہ او بہ انکسار خاک پای ہمگناں است۔
 گاہ او بادشاہ کبیر باشد۔
 گاہ او فقیر بی نواست کہ بہ گدیہ گری خانہ بخانہ گردد۔
 گاہ او بہ نظر دیگران رسوا و خوار مایہ باشد۔
 گاہ اور در میان مردمان نیک نام و گراں مایہ باشد۔
 در جملہ حالات چنان کہ خدا دارد بشر ہماں طور زندگی کند۔
 نانا کہ گوید ایں حقیقت بہ فضل یزدانی ابلاغ شود۔

کہو ہوے پنڈت کرے بکھان

گاہ بشر بطور عالم و حکیم بر مسائل اہم سخن رانی کند۔

گاہ بطور زاہد خاموش بہ مراقبہ نشیند۔

گاہ بر مقامات مقدسہ غسل کند۔

گاہ درباب تنویر باطن سخن گوید۔

گاہ بطور کرم و فیل تناخ کند۔

بشر در مازہای مختلفہ سرگرداں شود۔

بشر ہمہ وقت چون نمائش گرانہ از بو قلموں نمودار کند۔

چنانکہ خدا خواہد اور ارقصاند۔

ہر چہ خدا خواہد ہماں واقع شود۔

ماسوائی خدای واحد فیہی موجود نیست۔

کہو سادہ سنگت لبھ پاؤے

گاہ اودر محفل درویشاں شرکت کند۔

از آنجا او تہی تو باز ناید۔

دلش از عرفان درخشاں شود۔

او بہ مقام مستقل جای گزین شود۔

آن گاہ جسم و دل بہ عشق نام پاک سیراب شود۔

او پیوستہ بہ یاد حق مستغرق باشد۔

چنانکہ آب بہ آب مخلوط شود

ہماں طور روح فردی در نور یزدانی محو شود۔

گردش تناخ معدوم گردد و آراش باطن حاصل شود۔

ناکب بگوید باید کہ بر خدای بخشندہ فدا شویم۔

XII

شعر مقدماتی

سکھی بے مسکینا آپ نوار تلے
بڈے بڈے اینکار یا نانک گرب گلے

مسکیناں کہ خودی را بہ قید ضبط در آورده اند بہ راحت زندگانی کنند۔
نانک بگوید متکبر ان سرکش از کبر و غرور معدوم شوند۔

جس کے انتر راج ابھمان

آن کس کہ در دل غرور پادشاهی دارد
 سگ است کہ در دوزخ افکنده شود
 آن کس کہ بہ حسن و جمال خویش نازد
 کرم حقیر گردد کہ در لای گندیدہ لوکد
 آن کس کہ خود را نکو کار پندارد
 در زادهای متعدد سرگرداں بماند و در گردش تناسخ چرخد
 آن کس کہ بر اموال و املاک نازان است
 احق و کور باطن و جاہل است
 آن کس کہ بہ فضل خدا عاجزی اختیار کند
 در دنیا رستگاری یابد و در آخرت بہ سعادت برخوردار گردد

دھونتا ہوئے کر گر باوے

خداوند نعمت بر فراوانی ثروت ناز کند
 ولی در سفر آخرت او پیشیزی با خود نبرد
 افواج بی شمار کہ برای ظفریابی و کشور کشائی منظم کردہ شوند
 در یک طرفۃ العین فنا شوند
 آن کس کہ خود را زور مند ترین پندارد
 در یک لمحہ ای مختصر نابود شود
 آں کس کہ سرشار غرور است و دیگران را بہ خاطر نیارد
 عاقبت الامر ذلیل و خوار گردد
 ناک بگوید آن کس کہ بہ فیض مرشد منی را محو کند
 بدرگاہ حق متعال مقبول شود

کوٹ کرم کرے ہو دھارے
 آن کس کہ بہ ناز و نخوت کارہای نیکو کند (بجای اجر و ثواب سزای خستگی یابد
 زیرا کہ این چنین کلوکاری ظاہری بی سود است۔
 آن کس کہ بر زہد و ریاضت فخر کند
 در زادہای مختلف میان بہشت و دوزخ سرگرداں بماند۔
 آن کس کہ سعی فراواں کند
 ولی دلش از رقت و گداز برکنار است بدرگاہ حق نہ رسد۔
 آن کس کہ خود را نیکو کار پندارد
 از روح نیکی دو راست۔
 آن کس کہ خود را خاک پای ہرگاں داند
 نانک بگوید روحش پاکیزہ است و او بہ خصلت نیکو در عالم مشہور گر دد۔

جب لگ جانے مجھ تے کچھ ہوئے
 تا کسی اندیشد کہ کاری تواند کرد
 او چچ سکون نیا بد۔
 تا کسی یقین دارد کہ بر کردار و عمل قادر است
 اور در سلسلہ زاد و مرگ گرفتار ماند۔
 تا بشر اندیشد کہ فلان کس دوست است و فلان کس دشمن است
 قلبش از آسودگی بی نصیب خواہد ماند۔
 تا کسی در حرص و ہوا مستغرق باشد
 در یوم حساب واجب التعزیر باشد۔
 بہ فضل خدا بستگی ہا شکستہ شود۔
 نانک بگوید بہ فیض مرشد آزادی از خودی میسر شود۔

سہس کٹھے لکھہ کواٹھہ دھاوے

چون کسی یک ہزار یابد تگا پوی کند کہ یک لک بدست آرد۔
 دلش اطمینان نہ یابد۔ او پیوستہ می کوشد کہ دولت اندوزد۔
 آن کس کہ صد گونه عیش و عشرت کند هیچ آسودگی نہ یابد۔
 عاقبت الامر او ذلیل و خوار گردد۔
 بدون قناعت سیری نداشت۔

جملہ آثار مادی مانند نیرنگ خواب بی اصل است۔
 آن کس کہ بہ نام خدا مشغولی ورزد سکون کامل یابد۔
 او کہ بخت بلند دارد بہ ایں مقام ارتقا کند۔
 حق یگانہ کردگار مطلق است۔
 ناک بگوید پیوستہ ذکر حق کنید۔

کرن کراؤن کرنے ہار

حق یگانہ کردگار مطلق و قادر محض است۔
 اندیشہ انسانی بہ کنہ ذاتش نمی رسد۔
 او ہرچہ کرده است بہ رضای خود کرده است۔
 خداوند مطلق و متعال بر ہر چیز توانا است۔
 ہرچہ او خواهد ہماں واقع شود۔
 او از ہمہ دور است و با ہمہ متصل است۔
 او ہرشی را می بیند و از ہر یک را می فہمد و مرتبہ ای ہر یک را بہ حکمت معین کند۔
 او فی حد ذاتہ واحد است و او در ظہور صفات متعدد است۔
 او نمی میرد و فنا نمی شود۔ او بوجود نمی آید و گاہی نا موجود نمی شود۔
 ناک بگوید حق یگانہ ابدی و جاوید است۔

آپ اپدیے سکھے آپ

او خود پندی گوید۔ ہم اوست کہ آل رای فہمد۔

اوست کہ ہمہ عالم را از خود آفریده است۔

او خود را در مراتب کثرت منبسط کرده است۔

ہمہ از دست۔ او کردگار مطلق است۔

ماسو ای حق پیچ مو جود نیت۔

واحد المطلق ہر جاہست۔

اوست کنندہ پتھون کہ کارہای نادرا جرا کند۔

اوست کہ آثار شگفت را برنگ ہای بی شمار نمایاں کند۔

اور درون ہمہ دل ہا مستقر است و ہمہ دل ہادر او متمرکز ہستند۔

نانک بگوید عظمت حق و رای شرح و بیان است۔

سَنتِ سَنتِ سَنتِ پریمہ سوای

خدا و ندیگانہ حق است حق است حق است۔

این راز لطیف آن کس بیان کند کہ از مرشد فیض یافتہ است۔

ہرچہ اور کردہ است راست است راست است راست است۔

در ہزاراں ہزار افراد یکی باشد کہ این رمز را بداند۔

جمال حق خوب است خوب است خوب است۔

جاذب ترین است و غیر محدود است و لا ثانی است۔

کلام حق پاک است پاک است پاک است۔

از روی عقیدت آن را بگوش جاں باید شنید۔

آن کس کہ بہ صدق ارادت ورد نام حق کند

نانک بگوید روحش پاکیزہ و روشن شود۔

XIII

شعر مقدماتی

سنت سرن جو جن پرے سو جن ادھر ن ہار
سنت کی نندا نا نکا بہر بہر اوتار

ہر کہ بدر ویشاں پنا ہندہ شودر ستگاری یابد۔
ناتک گوید ہر کہ مذمت در ویشاں کند در سلسلہ زادہای مکرر گرفتار ماند۔

سنت کے دو کھن آرجا گھٹے

ہر کہ مذمت درویشاں کند عمر او کا ہش پذیرد۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند از تعذیب ملک الموت رہائی نہ یابد۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند از سکون و قرار بی بہرہ ماند۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند در قعر دوزخ آغلندہ شود۔
 از مذمت درویشاں ہوش و خرد کثیف شود۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند از نیک نامی محروم ماند۔
 ہر کہ مردود درویشاں باشد گاہی مقبول نہ شود۔
 آن کس کہ مذمت درویشاں کند از نشان قدمش ہر جا غلیظ و ناپاک شود۔
 نانک گوید درویش خدا پرست اگر اظہار نوازش کند
 مذمت گوی بد قماش ہم نجات یابد۔

سنت کے دو کھن تے مکھ بھوئے

ہر کہ مذمت درویشاں کند زشت رو گردد۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند مانند زاع قاقا کند۔
 ہر کہ ست درویشاں کند در گردش تناسخ قالب مار یابد۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند بہ شکل کرم حقیر تناسخ کند۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند در حرص و ہوا سوزد۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند ہمگان را فریب دہد۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند از شان و قاربی نصیب ماند۔
 ہر کہ مذمت درویشاں بدترین فرد مایگان باشد۔
 مذمت گوی درویشاں پناہ گاہی نیابد۔
 نانک گوید اگر درویش حق پرست خواہد آن چنان کس ہم از رستگاری بہرہ مند گردد۔

سنت کا نندک مہات تائی

- ہر کہ مذمت درویشاں کند خطا کار بدترین است۔
- ہر کہ مذمت درویشاں کند چچ گاہ آرامش درونی نیابد۔
- ہر کہ مذمت درویشاں کند خونی ملعون است۔
- ہر کہ مذمت درویشاں کند مردود خدا است۔
- ہر کہ مذمت درویشاں کند از رتبہ بلند محروم ماند۔
- ہر کہ مذمت درویشاں کند دردمند وزبوں حال باشد۔
- ہر کہ مذمت درویشاں کند در جملہ امراض مبتلا باشد۔
- ہر کہ مذمت درویشاں کند دائماً مجبوریز دان باشد۔
- ہر کہ مذمت درویشاں کند غریق عصیان و جنایت است۔
- نانک بگوید بہ فیض التفات درویشاں مذمت گوی ہم بہ نجات نایل شود۔

سنت کا دوکھی سدا اپوت

- ہر کہ مذمت درویشاں کند خیلی ناپاک است۔
- ہر کہ مذمت درویشاں کند با چچ کس دوست نباشد۔
- ہر کہ مذمت درویشاں کند اہلہ سزا یابد۔
- ہر کہ مذمت درویشاں کند ہمہ مردماں اورا ترک کنند۔
- ہر کہ مذمت درویشاں کند متکبر سرکش است۔
- ہر کہ مذمت درویشاں کند دائم بہ کردار زشت ملوث باشد۔
- ہر کہ مذمت درویشاں کند در تکرار زاد و مرگ می چرخد۔
- ہر کہ مذمت درویشاں کند از آرامش درونی دور ماند۔
- ہر کہ مذمت درویشاں کند در چچ جای سکون نیابد۔
- نانک بگوید بہ فیض درویشاں مذمت گوی رذیل ہم بہ وصل حق صعود کند۔

سنت کا دوکھی ادھہ بچتے ٹوٹے

ہر کہ مذمت درویشاں کند دریمہ راہ طلب از نارسائی خستہ شود۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند بہ بچ مقصد نایل نہ شود۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند دشت گرد ہرزو کار باشد۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند از طریق راستی منحرف است۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند بہ باطن تہی است۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند لاش لاشی است۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند بچ بچ و بن ندارد۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند ہر تخم عمل کہ او خود کار دشمن آں را او خودی خورد۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند بوسیلہ ای بچ کس رستگار نہ گردد۔
 ناک بگوید اگر درویش صاحب دل بخوابد او (مذمت گوی درویشاں) بہ پایہ رستگاری رسد

سنت کا دوکھی ایوبل لائے

ہر کہ مذمت درویشاں کند ہر نفس نالہ و شیون کند۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند مانند ماہی بی آب بچ و تاب می خورد۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند گرسنہ است کہ گاہی سیر نہا شد
 بچانکہ آتش سوزاں از ہیزم تسکین نیابد۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند تہا و بی یاور است۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند چوں بوتہ ای خشک بی ارزش است۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند از حق و راستی بر کنار است۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند پیوستہ دروغ گوید۔
 کردار مذمت گوی از ازل متعین شدہ است۔
 ناک بگوید آنچه خدای یگانہ خواہد ہماں حادث شود۔

سنت کا دو کھی بگڑ روپ ہوے جاے

ہر کہ مذمت درویشاں کند صورتش مسخ گردد۔

ہر کہ مذمت درویشاں کند بہ درگاہ یزدان معذب شود۔

ہر کہ مذمت درویشاں کند در ضیق النفس مبتلا گردد۔

ہر کہ مذمت درویشاں کند در میان مرگ و حیات معلق باشد۔

ہر کہ مذمت درویشاں کند آرزویش بر نیاید۔

ہر کہ مذمت درویشاں کند نامرادانہ از جہاں رحلت کند۔

ہر کہ مذمت درویشاں کند آرا مش درونی نیابد۔

ہر کہ آنچہ اندیشد ہماں شود۔

آنچہ در ازل مقدر شدہ است منسوخ نخواہد شد۔

نانک بگوید خدای مطلق دانائی کل است۔

سب گھٹ تش کے اوہ کرینہار

ہمہ انواع ہستی از دست۔ او کر دگار مطلق است۔

باید حضور خدا اسر تسلیم خم کنیم۔

باید شب و روز ستائش یزدان کنیم۔

باید ہر نفس بہ ورد یثدان مشغول باشیم۔

آنچہ حادث شود تماماً تہیہ کردہ اوست۔

ہر کس آن چنان گردد کہ رضای خدا باشد۔

بازی خویش را او خود نمائش گر است۔

درین باب کسی را مجال دم زدن نباشد۔

اوراکہ فضل خدا برگزیند بہ ورد نام مشغولی ور زد۔

نانک بگوید این گونه کس سعادت مند حقیقی است۔

XIV

شعر مقدماتی

تجہ سیانپ سر جہہ سمرہ ہر ہر رائے
ایک آس ہر من رکھہ ناک دو کھہ بھرم بھو جائے

ای مخلصان راہ طلب زیر کی راکنار بگذارید و بہ ورد خدا ای بزرگ و
بر تر استوار باشید۔
ناک بگوید تمامی امید خویش بر خداوند یگانہ متمرکز کنید تا رنج و وہم و
خوف معدوم گردد۔

ماکھ کی ٹیک بر تھی سبھ جان

بدانید کہ تکیہ بر احسان مردم بی سود است
زیرا کہ محسن حقیقی فقط خداوند یگانه است۔

عطای خداوندی سیری تام بخشد
کہ هیچ خواهش در دل جای نیابد۔

فقط خداوند یگانه فنا کننده و حفظ کننده جهان و جہا نیان است۔

درین باب بدست بشر از قدرت و اختیار چیزی نیست۔
اطاعت بہ حکمش بایہ ای سکون است

اسم پاکش حرز جان خود کنید۔

نانک بگوید او کہ ہمہ وقت بہ یاد خدا مشغول باشد
از هیچ دشواری مضطرب نمی شود۔

است من مہ کر نر نکار

باید کہ قلب شما واحد المطلق را ستاید۔

ہمیں طریق درست است کہ نیکو شعار باشید۔

او کہ زلال ذکر یزدان نوشد زبانش پاک شود
و باطش سکون پذیرد۔

باچشمان خویش در نظم ہستی قدرت یزدان را بہ بین۔

ہم نشینی با عارف کامل ہمہ علائق غیر مطلوب رانا بود کند۔
براہ خداوند گام زن باش۔

ہر نفس و ریزدان می کن تا ہمہ گناہان تو نیست گردد۔

نانک بگوید ہر کہ بدست ہای خویش کا ریزدان بجا آورد
و بگوش جان کلامش بشنود بدرگاہ قدس گرامی باشد۔

بڈ بھاگی تے جن جگ ماہ

در جهان آن کساں سعادت مند گرامی باشند
 کہ دایم از صفات خدای یگانه می سرانید۔
 آنانکہ بر اسم پاک تفکر نمایند
 دولت مندان حقیقی باشند۔
 آنانکہ قول و فعل و فکر خویش را بر عظمت خدا متمرکز کنند۔
 خوش حال و باسعادت باشند۔
 آنانکہ خدای یگانه را بجاء و ماوای کل آفرینش دانند
 اسرار دنیا و آخرت را درک کنند۔
 نانک گوید آن کس کہ خود را قلباً با اسم ہم آہنگ کردہ است
 حقیقت ذات مطلق را دریافته است۔

گر پر ساد آپن آپ

باید دانست کہ چون سالک بہ فیض مرشد عارف بخود شود
 او از بند علایق نامطلوب آزاد گردد۔
 ہر کہ در مجمع درویشان حمد خدا سراید
 از جملہ علت ہا خلاصی یابد۔
 آن کس کہ شب و روز ستایش واحد المطلق کند
 باوجود مواظبت درو ظایف خانہ داری او بہ آزادی روحانی ارتقا کند۔
 آن کس کہ امید بر واحد المطلق ترمکز دہد
 کمند ملک الموت از او بریدہ شود۔
 نانک گوید آن کس کہ بہ وصل خدا آرزو مند است
 پیچ رنج بہ اوراہ نہ یابد۔

جس کو ہر پرہیز من چت آئے
 آن کسکہ بہ صدق و خلوص خود را وقف یاد خدا کند درویش حقیقی است۔
 او هیچ گاہ متزلزل نمی شود و ہمیشہ در سکون است۔
 بر آن کس کہ خدا رحمت کند
 او خادم حقیقی است و او از هیچ کس نمی تدد۔
 او خداوند مطلق را چنانکہ هست درک کند
 و دریابد کہ آفریدگار در تمامت آفرینش حاضر و نافذ است۔
 او کہ بہ طریق استمرار سعی بلیغ نماید کامگار گردد۔
 او بہ فیض مرشد سر حقیقت در بابد۔
 خدا یگانہ اصل و سرچشمہ ای جملہ موجودات است۔
 نانک بگوید ظاہر و باطن ہمہ از اوست۔

نہہ کچھ جسے نہ کچھ مرے
 بیچ بہ وجود نیاید و بیش نا موجود نمی گردد۔
 خداوند مطلق کہ خالق و مختار کل است بازی خویش را خود نمایش گر است۔
 آشکار او نہان، پدید و ناپید
 ہمہ محکوم رضای خداوند گار است۔
 اوست یکتا و یگانہ کہ در ہمہ موجودات حاضر و نافذ است۔
 او کائنات را بہ انواع مختلفہ آفریدہ است۔ آن را محافظت نماید و چون خواہد نابود سازد۔
 اوست ابدی و جاوید کہ گاہی نابود نمی شود۔
 اوست کہ محرک ہمہ کائنات است۔
 عظمت ایزدی فوق ادراک و تعقل است۔
 نانک بگوید اورا کہ توفیق ایزدی دستیاری کند بہ دوام ذکر می کوشد۔

جن پرہمہ جاتا سو سو بھاونت

آن کس کہ خدا را شناسد نیک نام هست۔
 بیک حرف از پند او جملہ افراد عالم آزادی روحانی یابند۔
 این گونه بندہ ای خدا ہنگام راتر فیع دہد۔
 این قبیل خادم مخلص رنج و غم را معدوم کند۔
 بہ فضل خدا او بہ مقام وصل رسد۔
 او بہ کمال ذکر از سعادت بہرہ مند شود۔
 خوش نصیب است آن کس کہ بہ فضل خدا خدمت پاکان طریق کند۔
 او کہ بہ ورد نام مشغولی و رزد سکون باطن یابد۔
 نانک بگوید اورا بلندترین باید دانست۔

جو کچھ کرے سو پرہمہ کے رنگ

او ہر چہ کند بہ عشق یزدان کند۔
 او ہمیشہ بارضای یزدانی ہم آہنگ باشد۔
 ہر چہ روی دہد
 اولین دازد کہ خدای یگانہ کردہ است۔
 ہر چہ یزدان کند برای سالک مخلص شیرین است۔
 چنانکہ ذات خدا است او درک کردہ است۔
 او یقین دارد کہ از ذات خدا وجد یافتہ است
 و در ذات خدا محو خواہد شد۔
 در صورتیکہ بندہ ای خویش راتر فیع دہد خود را او خود تر فیع دہد۔
 نانک بگوید حق و بندہ حق را یکسان بدانید۔

XV

شعر مقدماتی

سرب کلا بھر پور پرہمہ برتھا جانن ہار
جا کے بہرن اُدھر یے نانک تس بلہار

خداوند یکتا کہ باہمہ صفات کمالیہ متصف است در وہمہ آفریدگاں را داند۔
نانک گوید از دوام ذکرش آزادی روحانی میسر شود۔
باید فدای او شوئیم۔

هشت بند

1

ٹوٹی گانڈھن ہارگوپال

اوست پرورندہ گیتی کہ شکستگی را اصلاح کند۔
 او خود تمانی مخلوقات را پرورش دہد۔
 اوست کارسازِ عالم کہ قلبش بر حال ہمکنائے فکر مند است۔
 چچ کس از نوازش او محروم نیست۔
 ای دل من پیوستہ یادِ خدای کن۔
 اوست خدا کہ فنا ناپذیر است و واحد المطلق است۔
 برای حصول مقصد بشر نگاہی کند
 ولی بدون فضل خدا کامیابی میسر نہ شود۔
 غیر حق جان ترا چچ منع فیض نیست۔
 نانک بگوید دوام ذکر خدا رستگاری بہ بخشد۔

2

روپ ونت ہوئے نانای موبے

غرہ مشوکہ بہ زیبائی قد و قامت دیگران را مجذوب توانی کرد۔
 در ہر یکسر رعنا پر توی از جمال الہی تابندہ است۔
 او کہ دولت مند است چرا ناز کند۔
 ہمگی اسباب ثروت خدای یکتا مہیا کردہ است۔
 اگر کسی خواہد کہ بہ عنوان دلیر و شجاع شناختہ شود
 باید دانست کہ بدون بخشش بزدانی او کاری نتواند کرد۔
 آن کس کہ خود را صاحب جود و سخاں دارد
 خداوند بزرگ و برتر داند کہ او احق است۔
 ہر کہ بہ فیض مرشد از علت خودی شفا یابد
 نانک بگوید او بہ صحت کامل بہرہ مند گردد۔

جئ مندر کو تھامے تھمن

ستون تکیہ ای محکم است کہ سقف را بر جایگاه دارد۔
 همان طور اندر ز مرشد دل را بہ آرامش رساند۔
 سنگ بر کشتی بار شدہ از دریا بگذرد
 همان طور بشر بہ برکتِ قدوم مرشد بحر ہستی عبور کند۔
 در محیط ظلمت چراغ نور افشانی کند
 همان طور از دیدار مرشد قلب مستفید شود۔
 در صحرائِ تیرگی گم شدہ ای راہ یابد۔
 ہمین طور در صحبت پاکان طریق لمحہ ای از نور یزدانی در باطن پدید شود۔
 کاش خاک پای درویشان می یاقتم۔
 ای خدا این تمنای نانک را بر آر۔

من موركھ کا ہے بل لایے

ای دل غافل نالہ و شیون چرامی کنی۔
 ہرچہ مقدر است البتہ خواہی یافت۔
 خدای یکتا بخشندہ ای شادی و غم است۔
 ذکر یزدان می کن و غیر یزدان را پذیرا مشو۔
 کردہ ای یزدان را سر چشمہ ای راحت بدان۔
 ای نادان در جہالت چرا سرگرداں شوی۔
 تو با خود چہ چیز با دنیا آوردی؟
 ای کرم حریص بالذات دنیا چرا چسپیدہ ای۔
 در دل ذکر نام یزدان می کن۔
 نانک بگوید ازین قرار بہ منزلِ حقیقی با آبروری۔

جس و کھڑ کولین تو آیا

تو برای بدست آوردن ثروت نام آمدی-
 آن در خانه ای درویشان قابل حصول است-
 خود بینی راترک کن و در عوض غرور نفس آن (نام) را خریداری کن-
 به میزان دل آن را وزن کن-
 جس خود را باربندی کن و به همراه درویشان رهسپار شو-
 دیگر همه بخیال های زهرناک راترک کن-
 این طور جمله افراد عالم ترا آفرین خوانند-
 بدرگاه قدس باسیمای درخشنده روی-
 در این چنین سوداگری کم کسی دست زند-
 ناک بر این گونه سوراگر حق فدا باد-

چرن سادھ کے دھوئے دھوئے پیو

آب ازشت شوی پای درویش به نوش-
 از روی جان سر سپرده ای درویش باش-
 خاکِ قدم درویشان بر اعضای تن بمال-
 خود را فدای درویشان کن-
 فرخند بخت کسی که اتفاق خدمت درویشان یابد-
 در صحبت درویشان ماستایش یزداں کلیم-
 درویشان از رنج های فراواں نگهداری کنند-
 آنانکه حمد یزدان سرایند از آب حیات بهره ور شوند-
 عقیدت مندال به صدق و خلوص بر در درویشان به پناه آیند-
 ناک گوید آنان جمله راحت با بدست آرند-

مر تک کو جیوالن ہار

خداوند یکتا مردگان را حیات عطا کند
و گرسنگان را غذا دہد۔
نگاہش ہمہ نعمت ہا افشاند۔
بندگان سہم خود حسب تقدیر یابند۔
ہمہ ازوست۔ او کردگار مطلق است۔
جز ذات او دیگری نباشد و نخواہد بود۔
ای بشر شب و روز و روز نام او می کن۔
دوام این عمل والا ترین و پاک ترین است۔
اور اکہ یزدان نواز د توفیق ذکر بخشد۔
نانک بگوید حیات آن چناں کس پاک شود۔

جاکے من گور کی پر تیت

او کہ در دل ایمان کامل بہ مرشد دارد
ہمیشہ بہ ذکر یزدان مشغول باشد۔
او کہ کاملاً متوجہ بہ واحد المطلق باشد
بہ عنوان ”مرد حق“ در سہ عالم معروف گردد۔
کردارش مبنی بر حق است و او بحق زندگانی کند۔
در دلش حق است و بر زبانش حق است۔
نگاہش بینا بہ حق است و ہر جا جلوہ ای حق مشاہدہ کند۔
او بہ طور حق یقین داند کہ در ظہور و خفا قدرت حق عمل پیر است۔
او خداوند راقق المطلق داند۔
نانک بگوید آن چناں کس بہ مقام برترین رسد و با حق می پیوندد۔

XVI

شعر مقدماتی

رُوپ نہ رکھ نہ رنگ کچھ ترہ گُن تے برہم بھن
تہ نہجھائے نانا جس ہووے سو پر سن

خداوند کہ برون از صورت و خدو خال و رنگ است مادی صفتِ ثلاثہ است۔
نانک بگوید بر آنانکہ خدا مہربان باشد عقل و ادراک بخشد۔

هشت بند

1

اینانسی پریمه من مه راکه

ای بشر خدای لافانی را پیوسته یاد کن-

حب انسانی ترک کن-

بالا تر از او هیچ نیست-

در هر چه هست نورش پدیدار است-

خداوند یگانه خود دانای کل و بیننده ای احوال همگان است-

او که در عمق و تقدس بی پایاں است در کمال علم بی مانند است-

با وجود که خدای مطلق در هستی و قدرت خود مقدس ترین است

او رحیم و مهربان و بخشنده است-

در دل ناک این خواهش است

که برپای درویشان حق پرست فدا شود-

2

منساپورن سرناجوگ

خداوند خواهش های دل را بر آورد و همگان را پناه دهد-

هر چه او مقدر کند همان شود-

او بیک ارشاده ای چشم جهان را آفریند و ویران کند-

هیچ کس از سر مقاصد او آگاهی ندارد-

خداوند سعادت مطلق است-

می شنوم در خانه او جمله نعمت ها مخزون است-

اوست سلطان بزرگ ترین در سلاطین و جوگی بزرگ ترین در جوگیان

زاهد بزرگ ترین در زاهداں و خانه دار بی مانند در خانه داراں-

درویشان پاک باطن از ذکر حق سکون یابند-

ناک بگوید هیچ کس نداند که ذات حق را نهایت چیست-

جائی لیلای کی مہ ناه

شیوہ ای بازی اوپایان پذیر نیست۔
 فرشتگان در جستوی کنہ ذات حق کوشیدند ولی ناکام شدند۔
 پسر از پیدایش پدر چگونه بداند۔
 آنچه مامیدانیم این است کہ تہمتِ آفرینش بہ رشتہ ای حکمش منسلک است۔
 آنانکہ بہ ایشان شعور صالح و دانش درست و اندیشہ راستین عطاشد
 برنام او تفکر نمایند۔

اوکہ بہ صفاتِ سہ گونه مطیع است
 بہ طور ابدی در تکرار زاد و مرگ سرگردان ماند۔
 در ہمہ احوال بلند و پست او مستقر است۔
 ناک بگوید آنان را کہ خدا نوازد این گونه ادراک یابند۔

نانا روپ نانا جاکے رنگ

اشکال گوناگون ظاہر و رنگ ہای بوقلمون آشکار است۔
 آثار نمود حق مختلف است وی او پیوستہ قائم بذات خود است۔
 خدای یگانہ اوضاع مختلفہ عالم را وسعت دادہ است۔
 ذاتش کہ فنا نشدنی است واحد و یکتا است۔
 اوبیک لحظہ شگفت ہای متعدد بجا آورد۔
 حق المطلق ہر جا موجود است۔
 او مظاہر مختلفہ را ترتیب دہد۔
 اہمیت خویشتمن او خودی داند۔
 در ہر دل و در ہر مسکن او مقیم است۔
 ناک بگوید ہرکہ ورد نام کند حیات راستین یابد۔

نام کے دھارے سگے جنت
 ہمہ آندگان بر بنای نامش زندگانی کنند۔
 ہستی طبقات کائنات و عوالم متکلی بر نامش است۔
 نامش مدارِ نوشتہ ہای مقدس است۔
 عملِ سماعِ تفکر و مراقبہ بہ فیض نامش استوار گردد۔
 جنت و دوزخ بر نامش برقرار ماند۔
 فیض نامِ پاک مہ عالم را بجا دارد۔
 نامِ پاک تکیہ خانہ و مسکن است۔
 از شنیدن نامِ پاک بشر آزادی روحانی حاصل کند۔
 او کہ بہ لطف حق توفیق ورود نام یابد
 بہ برترین مقام سعادت عروج کند۔

رُوپِ ستِ جاکاستِ استخوان
 خداوند حق است و جایگاهش حق است۔
 اوست خدای برترین و ابدی کہ پر تو ذاتش ہمہ جاہا را ہر کردہ است۔
 ہمہ کارہایش حق است و کلامش حق است۔
 ذاتش حق است کہ در ہمہ موجودات منتشر است۔
 عمل او حق است و تخلیق او حق است۔
 جوہر او حق است و عالم و وجود کہ او بر پا کردہ است حق است۔
 ہر چہ او کند مقدس ترین است۔
 آن کہ او را خداوند ادراک درست عطا کند ہر پیشامد را نیک پندارد۔
 نامِ پاک خدا سرور و قرار بخشد۔
 نالک گوید این چنین ایمان کامل از مرشد حاصل شود۔

ستِ بچن سادھو اُپدیس

کلام درویشاں پندِ حقیقت آموز باشد۔
 اوکہ آن راہِ خلوصِ دل پذیرد بہ مقامِ ارجمند عروج کند۔
 اوکہ توبہ ای تمیز دارد میان راستی و ناراستی فرق شناسد۔
 آن چنان کس بہ وردِ نام مشغولی ورزد و آزادی روحانی یابد۔
 ذاتِ خدا حق است و ہرچہ او آفریدہ است حق است۔
 فقطہ خدای یگانہ ہست کہ کیفیتِ وحدِ خویشتن را خودی داند۔
 اوست کردیگانہ کہ خالقِ کائنات است۔
 اوست مختارِ مطلق کہ بی نیاز از کنگاش است۔
 مخلوق نتواند کہ عظمتِ خالق را درک کند۔
 ناکب بگوید آنچه رضای خدا است همان حادث شود۔

بسمِ بھئے بسماد

بر کردہ ہای خدا مارا حیرت اندر حیرت است۔
 آنانکہ رمزِ حقیقت شناسند سرور یابند۔
 ارادت مندانِ مخلص پیوستہ بہ عشقِ حق مجذوب باشند۔
 ایشان بواسطہ ای پند مرشد دولت معنوی بدست آرند۔
 ایشان استعداد دارند کہ دردِ دیگران را معدوم سازند۔
 بہ فیضِ شاں اہلِ جہاں آزادی روحانی یابند۔
 فرخند بخت است آن کس کہ خدمتِ درویش صاحبِ دل کند۔
 بہ فیضِ صحبت او توجہ بر واحد المطلق متمرکز شود۔
 او از روی جانِ حمدِ حق سراید۔
 ناکب بگوید بہ برکتِ مرشد او اجرِ عظیم یابد۔

XVII

شعر مقدماتی

آدِ جُ بگاؤ جُ
ہے بھِ جُ ناکِ ہوسِ بھِ جُ

او (واحد المطلق) ازلی الحق است از آغازِ بی ابتدا حق است۔
او الان حق است و تا ابد الابد حق باشد۔

هشت بند

1

چون سب پر سن بار
 قدم خداوند پاک است - لمس کنندگان آن ها پاک هستند -
 عبادت او ابدی است - عبادت گذار ماندگار است -
 دید او پاک است و بنیده پاک است -
 نام او پاک است - پاک است کسی که بر آن تفکر کند -
 او خود پاک است - پاک است تمامت آن ها که او اثبات کند -
 او خود نیکی است و خود است که دیگران را به نیکی مجذوب سازد -
 نطق او با حقیقت است و او خود آن را مثل حقیقت فاش کند -
 روح با حقیقت است - درون آن حمد یزدان شنیده شود -
 برای آن کس که فهم راستین دارد هر چیز نشان حقیقت دارد -
 ناکم بگوید یزدان حقیقت الحقایق است -

2

سب سُر و پِ رِ دے جن مانیا
 آن کس که به تمامی دل باور کند که یزدان حقیقت مطلق است
 او یزدان را به عنوان علت منفرد شناسد -
 آن کس که درون دل اعتقاد به ذات خدا دارد
 بر او جوهر تمامت معرفت مکشوف شود -
 این گونه سالک از قید خوف رهایی یابد -
 او به طور حق الیقین داند که از ذات حق وجود یافته است و عاقبت الامر بدان خواهد پیوست -
 چون جوهر با جوهر مخلوط گردد
 یکی را از دیگری جدا نتوان کرد -
 بنا بر فهم راستین توان دانست
 که بدین ترتیب روح فردی با آفریدگار یکی شود -

ٹھاکر کاسیوک آگیاکاری

خدمت گار یزدان جادہ تسلیم و نیاز اختیار کند۔

او ہمیشہ پرستندگی خداوند بجا آورد۔

خدمت گار یزدان خلوص عقیدت درون دل دارد۔

معمول حیاتش پاک است۔

او احساس دارد کہ خداوند ہمیشہ باو است۔

او با نام عشق دارد۔

او باور کند کہ خداوند نوازندہ است

و آبروی او را محافظت خواهد کرد۔

بر آنکس کہ خدا مہربان است بہ خدمت گری پروازد۔

نانک بگوید او ہر دم یاد یزدان می کند۔

اپنے بجن کا پردہ ڈھاکے

خداوند لغزش ہای خادم خویش را پوشاند۔

او آبروی خادم خویش را محافظت کند۔

او خادم خویش را سرافرازی عطا کند۔

بہ فضل یزدان خادم برنام تفکر نماید۔

او خود آبروی خادم خویش را محافظت کند۔

کسی نیست کہ حد و نہایت عظمت یزدان بداند۔

ہیچ کس با خدمت گار یزدان ہم چشی نتواند کرد۔

او بالاتر از بالاتریناں است۔

آن کسی کہ خدا او را ذوق خدمت گری بخشد

در ہمہ اکناف عالم مشہور شود۔

نیکی گیری به کل راکه
 اگر خداوند به فضل و کرم مور ناتوان را قوت دهد
 آن کرمک حقیر میلیون لشکر رانیست تواند کرد-
 هر آن کس را که خداوند از حیات محروم نه کند
 خداوند او را به فضل خویش محفوظ دارد-
 بشر برای سلامت خویش کوشش های گوناگون کند
 ولی درین زمینه تمامت عملیت اذبی شمراند-
 هیچ کس بر موت و حیات قادر نیست-
 خداوندگار مطلق محافظت کننده جمله مخلوقات است-
 ای انسان این تشویش چرا ؟
 ناک بگوید خداوندگار مطلق را یادی کن-

بارنبار بار پر بخت چسبے
 همیشه مکرر در مکرر خدای یگانه را یاد کن-
 آب حیات است نام- این را نوش کن تا جسم و دل سیراب شود-
 آن کس که به فیض مرشد گوهر نام بدست آورد
 چشمان او چیزی دیگر نمی بیند-
 برای سالک مخلص نام پردازان ثروت و حسن و سکون است-
 او به ورد نام سکون یابد- نام برای او رفیق جانی است-
 آنکه به ورد نام مستغرق باشند
 ایشان تماماً در نام مجذوب باشند-
 ایشان هر لحظه ای حیات در تجوید نام بسر برند-
 برای سال این معمول دائمی است-

بولہ جس چہادِ رات

ای زبان شب و روز ستایش خدا وندگار ادا کن۔
 این عطیہ ای مخصوص است کہ خدا بہ سالک مخلص بخشد۔
 آنانکہ بہ صدق و خلوص تحمید یزدان می کنند
 ایشان ہمیشہ در یاد یزدان متہک باشند۔
 ایشان دانند آنچه واقع شد و آنچه واقع خواہد شد۔
 ایشان در ہمہ رویداد ہا حکم یزدان می شناسند۔
 بہ توصیف یزدان من چہ گویم۔
 از صفات بی پایان او یکی ہم چنان کہ باید نمی دانم۔
 آنانکہ شب و روز در حضوری خدا بسر برند
 نانک بگوید فقط ایشان را آدم کامل می توان گفت۔

من میرے تن کی اوٹ لیہ

ای دل من بہ این چنین سالک مخلص پناہندہ شو۔
 جسم و دل بہ او قربان کن۔
 آن کس کہ خدای خود را دریافتہ است۔
 او فیاض است و بخشندہ ہمہ چیز ہا است۔
 در نتیجہ ای خدمت او آرامش درونی حاصل شود۔
 از دیدار او جملہ گناہاں نابود شود۔
 زیر کی را کنار بگورار۔
 خود را تماماً وقف خدمت او کن۔
 از تکرار زاد مرگ خلاص شوی۔
 نانک بگوید اظہار تعظیم بہ او کن تا نجات یابی۔

XVIII

شعر مقدماتی

سِت پُرکھُ جنِ جانیَا ست گرتس کا ناؤ
تس کے سَنگ سیکھ اُدھرے ناک ہر گن گاؤ

آئکس کہ خداوند مطلق رادرک کند مرشد صادق نامیدہ شود۔
در صحبت او از حمد سرائی خدا مرید بہ آزادی روحانی ارتقا کند۔

هشت بند

1

سِت گز سیکھ کی کری پرتپال

مرشد مرید خویش را مواظبت کند۔
 بر مرید خویش مرشد ہمیشہ مہربان است۔
 مرشد کج اندیشی مرید را نابود کند۔
 بنا بر ارشاد مرشد مرید بہ ورد نام پردازد۔
 مرشد بستگی ہای مرید را قطع کند۔
 مرید عقیدت مند از جادہ ہای بد اجتناب کند۔
 مرید با اخلاص را مرشد دولت نام بخشد۔
 پیر و مرشد فرخندہ بخت است۔
 مرشد پیرو خویش را در دنیا و آخرت بلند کند۔
 نانک گوید مرشد صادق بہ تمامی دل مرید مخلص را نوازد۔

2

گرو کے گرو سیوک جو رہے

چون مرید در خانہ ای مرشد سکونت اختیار کند
 باید او بہ صدق و خلوص ارشاد مرشد بجا آورد۔
 او بہ چچ وجہ خو، نمائی نہ کند۔
 و ہمیشہ بہ یاد خدا مشغول باشد۔
 باید کہ مرید خود را کاملًا تسلیم مرشد کند۔
 او در مقصد خود کامیاب خواہد شد۔
 آن گونه مرید کہ بدون چچ خود غرضی خدمت ادا کند
 یقیناً نایل بہ مراد گردد۔
 بر آن کس کہ خدا رحمت کند
 از ارشاد مرشد برخوردار شود۔

میں بسوے گر کاٹن مانے
 چون مرید از صدق عقیدت رضایت مرشد تحصیل کند
 او از سر ذات خدا آگاہی یابد۔
 اوست مرشد صادق کہ ہمیشہ در نام منہک است۔
 من خود را بارہا براو قرباں کنم۔
 آن چنان مرشد تعمت ہای روحانی بخشد۔
 او شب و روز در یاد خدا محو است۔
 او در خدا است و خدا در او است۔
 ذات خدا واحد است و در این ہیچ شک نیست۔
 بہ ہزار حیلہ و تدبیر آن چنان مرشد قابل حصول نیست۔
 ناکہ بگوید اگر بخت بلند دستیاری کند پیوستگی بہ او میسر شود۔

سہل در سن میکھت پنت
 دیدار مرشد شمر بخش است و دل را پاک کند۔
 لمس قدمش جملہ عیوب اخلاق را بود کند۔
 در صحبت او بشر ستایش خدا کند۔
 بموجب آن مرید بدرگاہ خدا بار یابد۔
 کلام او برای گوش ہا موجب اطمینان است۔
 از کلماتش دل تسکین پذیرد و روح آرامش یابد۔
 او کہ مرشد کامل است ارشادش ماندگار است۔
 او بہ یک نگاہ جانفزا نادان را درویش پاک باطن سازد۔
 صفا تش بی پایاں است کہ ارزیابی آن ہا نتوان کرد۔
 ناکہ بگوید ہر کرا او خواہد با خود وصلت دہد۔

چہا ایک اُستِ انیک

صفاتِ خداوند بروں از شمار است۔ در دہانِ بشر زبان یکی است۔
 خداوند حقیقت مطلق و حکمت محض است۔
 خداوند ماورای شرح و بیان است۔
 او نارسیدنی و غیر قابل تصور و پاک و بی عیب است۔
 او از احتیاج بہ خورد و نوش مستغنی است۔ او با هیچ کس کینہ ندارد۔
 کسی نیست کہ اہمیت او را محسوب دارد۔
 درویشان بی شمار او را ہمیشہ کورنش کنند۔
 ایشان بہ عجز و نیاز بر ذات او مراقبہ کنند۔
 بر مرشد صادق صد بار قربان شوم۔
 بہ فیض ارشاد او این چنین خدا را یاد کنم۔

اے ہمہ رس پاوے جن کوئے

نادر کسی کہ از لذتِ یادِ خدا بر خوردار شود۔
 او کہ ایں جوہرِ زندگی بخشِ نوشد ماندگار خواہد بود۔
 ہرگز نابود نہ شود آل کس
 کہ در دل او صفاتِ کمالیہ خداوند مستقر باشد۔
 او کہ ہمہ وقت و در نامِ خدا کند
 بہ مرید خویش پندِ نکو ا بلاغ کند۔
 او از آلودگی ہای دنیا پاک باشد۔
 او بر خدای واحد مراقبہ کند۔
 در ظلمت او چراغی روشن کند۔
 نانک گوید از آموزشِ او وہم و رنج و بستی ہای فاسد معدوم شود۔

تپت ماهِ شَاهُ در تائی

در گرمای سخت از آموزشِ مرشد آرامش حاصل شود.

جمله رنجِ باگریزان شود و احساسِ سکون میسر شود.

در نتیجه آموزشِ کامل مرشد

اندیشه ای زاد و مرگ نابود گردد.

تمامی ناخوشی ها از قلب بچ خود.

جمله ناخوشی ها از قلب بچ شود.

آن کس که در صحبت درویشان ورد نام پاک کند

خدا او را بطور بنده ای خاص برگزیند

نانک بگوید چون بشر توصیف خدا به شنود

او را آرامش درونی میسر شود و سرگردانی تناخ موقوف شود.

زرگن آپ سرگن بھی اوہی

او (خداوند بی چون) لایوصف است و باصفات هم اوست.

او به جلالِ قدرت همگان را متخیر کرده است.

عجایبِ خویش را او خود آفریده است

ارزشِ خویش او خود متعین کند.

اوست واحد المطلق نه غیر او دیگری وجود ندارد.

در همه جا واحدِ مطلق حاضر و موجود است.

رنگ و شکل او در تمامی کون و مکان پدیدار است.

به فیضِ صحبت درویشان نورش می توان دریافت.

او از قدرتِ خویش تمامت آفرینش برپا کرده است.

نانک بگوید بر خدای یگانه من مکرراً قربان شوم.

XIX

شعرِ مقدماتی

ساتھ نہ چالے ہن بھجن بکھیا سگلی چھار
ہر ہر نام کماونا نانک لہو دھن سار

در سفر آخرت جز عبادت پیچ چیز ہمراہ جان رود۔
ہمہ لذاتِ نفسانی خاکستر است۔
نانک بگوید دولتِ یاد خدا باید اندوخت۔ این دولتِ حقیقی است۔

هشت بند

1

سنت جنابل کره بیچار

در صحبت درویشان بر ذات خدا تفکر کنید-
یاد خدای یگانه می کن و این عمل را تکیه ای محکم بدان-
ای دوست دیگر جمله مساعی ترک کن-
به تمامی دل خود را به یاد خدا تسلیم کن
فقط اوست که قدرت کار دارد-
به یاد خدا مشغول باشید که این عمل نیکوترین است-
فرخنده بخت است آن کس که این چنین دولت اندوزد-
آموزش صادقانه درویشان همین است-
در دل خود بر خدای واحد اعتماد کامل کنید-
بنا بر این همه رنج های شماناپدید خواهد شد-

2

جس دهن گوجارگنت اٹھ دھاوہ

در تلاش ثروت هر سوتگ و تاز کنی-
یاد خدا کن- بدان وسیله ثروت پایدار خواهی یافت-
ای دوست شب و روز برای آسایشی که آرزو داری
از خدمت درویشان آن را خواهی یافت-
برای ناموری تو کار های نیک می کنی-
خود را به جان و دل وقف یاد کن و تو آن اختصاص خواهی یافت-
با مساعی بی شمار درد رفع نه شود-
از دوا ی یاد خدا هر درد نابود شود-
یاد نام خدا از همه خزانین بهترین است-
نا تک بگو ی یاد خدای کن تا بدرگاه الهی مقبول شوی-

من پر بود هوہر کے نامے

با تکرار نام خدا دلِ خویش را بیدار کن۔

تا پریشانی خاتمہ یابد و آرامشِ درونی بدست آید۔

آن کس کہ قلباً در حضوری خدا بسر برد

بچ یک از موانعِ جاہ او را متاثر نہ کند۔

عصر با حرارتِ سوزندہ است و فقط نامِ خدا محیطِ خنکِ احداثِ تواند کرد۔

وردِ نامِ خدایِ کن تا سکونِ دائمی میسر شود۔

خوف از دلِ مفقود گردد و مقاصد حاصل شود۔

عشق و ارادتِ روح را روشن کند۔

روح در خانہ لایزال منزل کند۔

نانک بگوید کمند ملک الموت بریدہ شود۔

بختِ بیچارِ کہے جن ساچا

پاک و صاف است آن کس کہ در حقیقتِ ذاتِ تفکر نماید۔

در صورتیکہ مردِ خام در تکرارِ زاد و مرگ چرخد

از خدمتِ خدا گردشِ تناخِ موقوف شود۔

ترکِ خودی کن و نیازمندانہ بہ مرشد پناہندہ شو۔

بہ این قرارِ حیاتِ پُر بہا محفوظ خواهد ماند۔

بہ فیضِ یادِ خدا تکیہ ای استوار برای روح حاصل شود۔

ممکن است کہ بشرِ مساعی مختلفہ بہ عمل آورد و متونِ مقدسہ بہ خواند۔

با وجودِ این عملیاتِ نجاتِ قابلِ حصول نیست۔

ہر کہ بہ تمامیِ دلِ خود را وقفِ یادِ خدا کند

نانک بگوید او بہ مرامِ خویش نایل شود۔

سنگ نه چالس تيرے دھنا

در سفر آخرت دولت دينوی همراه جال نه رود۔

ای دل نادان تو چرا به آن مجذوب گشته ای؟

آن کس که با اولاد و احباب و قبیله و زن تعلق خاطر دارد

یابد دانست که او از آنان هیچ محافظت نه خواهد یافت۔

تو شاهی و وسایل خود گذرانی و ثروت در تصرف داری

بواسطه همه این ها نجات چگونه یابی؟

یکی برای سواری اسبان و فیلان و ارابه ها دارد

ولی همه این ها نمایش فاسد است۔

بشر خود بخشایش گر همه این ها را درک نمی کند۔

ناک بگوید که وظیفه نام را فراموش کند بالاخره پشیمان خواهد شد۔

گر کی مت توں لیمه لیائے

ای کودک مزاج چند مرشد را پذیرا شو۔

بساکس که به دانندگی مشهور بودند بدون عبادت غریق ضلالت شدند۔

ای دوست! به تمامی دل عبادت خدا را وظیفه ای خود ساز۔

بدان وسیله تصفیه ای باطن میسر شود۔

نیلوفر قدم پاک در دل خود جاد هبید۔

بنا بر این گناهان زاده های متعدد نابود شود۔

و رو نام کنید و دیگران را به دوام این عمل وادار کنید۔

هر که نام را شنود و از زبان ادا کند و موافق آن زندگی کند رستگار شود۔

جوهر حقیقی و ابدی نام خدا است۔

به اطمینان دل صفا تش سرانیده شود۔

مگن گاوت تیری اُترس میل

از حمد سرائی خدا زنگِ از دل زایل شود۔
 خودی و هر خباثت مفقود شود۔
 هر نفس وردِ نام خدا کن۔
 تا اضطراب گریزد و آرامشِ درونی حاصل شود۔
 ای دل بهیگی ز بهیگی ترک کن۔
 صحبتِ درویشان اختیار کن تا دولتِ راستی بدست آید۔
 حق آگاهی را راں المال ساخته به سوداگری مشغول باش۔
 بدان وسیله در این جهان سکون یابی و در آخرت گرامی قدر باشی۔
 به آن کس که فرخنده بخت است این دید عطا شود۔
 او بیند که خدای واحد هر جا حاضر موجود است۔

ایکو بچ ایکو صلاح

بر خدای واحد تفکر کن و فقط ستایش او کن۔
 واحد المطلق را یاد می کن و نام پاکِ حرز جاں کن۔
 همه وقت می کن حمد خدای واحد که حد و نهایت او متصور نیست۔
 اوست قادر یکتا۔ بجان و دل یاد او می کن۔
 اوست یکتای بی چون که قطعاً واحد است۔
 او در جمله آفرینش حاضر و موجود است۔
 کثرت اقسام و انواع از وحدت بسیط صدور یافت۔
 از پرستش واحد المطلق جمله گناہاں آمرزیده شود۔
 آن کس که به عشق خدا جسم و جاں را تماناً وقف کرده است
 نانک گوید او به فیض مرشد به مقام یافت عروج کند۔

XX

شعر مقدماتی

مہرت مہرت پر بھ آینا پر نیا تو سرنائے
نانک کی پر بھ بینتی اپنی بھگتی لائے

ای خدا پس از سرگردانی دشوار و پر زحمت در پناہ تو آمادہ ام۔
استدعای کنم کہ مرا توفیق پرستش عطا شود۔

ہشت بند

1

جاچک جن جاچے پر بھ دان
ای خدا بہ طور فقیر بی نوا استدعا کنم
کہ مرا توفیق بہ ورد نام پاک عطا شود۔
خاک پای درویشان را خواستارم
ای خدا این آرزوی من بر آر۔
ہمہ وقت حمد سرائی خدا کنم۔
ہر نفس در یاد خدا مشغول باشم۔
بہ صدق ارادت خواہش دل بر نیلوفر قدوم متمرکز کنم۔
تمامی روز ہا در عبادت خدا بسر برم۔
بر خدا توکل کنم کہ او پناہ گاہ من است۔
نانک گوید ای خدا مرا نام مقدس عطا شود۔

2

پر بھ کی درشت مہاسکھ ہوئے
بہ فضل خدا آرامش درونی حاصل شود۔
نادر کسی کہ این سعادت نصیب او باشد۔
آنانکہ این لذت چشیدہ اند برومند باشند۔
ایشان کامل عیار باشند و گاہی مردو نہ شوند۔
از عشق حقیقی تمامی وجودشان سرشار است۔
در صحبت درویشان این چنین ذوق نمودند۔
ایشان از ہمہ جہات دست کشیدہ بہ خدا پناہ جویند۔
ایشان ہر دم در مراقبہ باشند و قلب شان نورانی شود۔
آنانکہ ورد نام خدا کنند خوش بخت باشند۔
نانک گوید آنانکہ بہ نام خدا تفکر کنند آرامش درونی یابند۔

سیوک کی منساپوری بھی

آرزوی مرید بر آورده شود۔
 او از مرشد خویش دانش را ستین حاصل کند۔
 خدا بر سالک مخلص مہربان باشد۔
 او راحت و آسائش یابد۔
 جملہ بستی ہای او بریدہ شود۔
 برای او سرگردانی و عذاب تناخ معدوم شود۔
 خواہش و مرام سالک برو مند شود۔
 سالک ہمہ وقت در حضوری خداوند بسر برد۔
 ارادت مند مخلص را او خود با خویش یکی کند۔
 نانک بگوید او بوسیلہ ای پرستندگی در نام خدا محو شود۔

سو کو بمرے ج گھال ن بھانے

چرا فراموش کنی آنکہ پیچ سعی ماضی نہ کند۔
 چرا فراموش شود آنکہ ہر کار خیر را قبول کند۔
 چرا فراموش شود آنکہ ما را نعمت ہای فراوان بخشیدہ است۔
 چرا فراموش شود آنکہ جانِ جانِ ما است۔
 چرا فراموش شود آنکہ در آتش زہدان محفوظ دارد۔
 کیاب کسی کہ بہ فیض مرشدیں رمز درک کند۔
 چرا فراموش شود آنکہ بشر را از زہر ضلالت رہائی دید۔
 پس از فصل زاد ہای سابقہ او بشر را بہ اتصال رساند۔
 این حقیقت مرشد کامل فہماندہ است۔
 نانک بگوید باید برخدای پیون مراقبہ کردہ شود۔

ساجن سکت کرو لیکن کام
 ای دوستان، ای ارادتمندان خدا بدین طرز عمل کنید
 همکنان را ترک کرده برنام خدا تفکر کنید-
 همه وقت ورد نام پاک کنید تا سکون باطن میسر شود-
 خودتان این وظیفه بجا آرید و دیگران را نیز به این عمل وادار کنید-
 با صدق و ارادت سالک بحر آفرینش عبور کند-
 بدون صدق عبادت جسم انسانی به خاکستر تبدیل خواهد شد-
 او که به نام خدا مشغولی ورزد از سکون و سرور بهره مند شود-
 بوسیله ای نام غریق دنیا داری لنگر نجات یابد-
 از نام خدای خج و عذاب معدوم شود-
 نانک گوید خدا با صفات کمالیه متصف است برنام پاک او مشغول باشید-

ایچی پریت پریم رس چاؤ
 در دل من عشق حقیقی و سکون و سرور القاشده است-
 جسم و جان من از این لذت انباشته است-
 چون چشم بدید ایزدی برخوردار شود سکون باطن میسر شود-
 دل سالک به خدمت پاکان طریق شگفته شود-
 مخلصان طریق خود را تماماً وقف عشق حقیقی کرده اند-
 نادر کسی که به صحبت این چنین صادقان رسد-
 ای خدا به فضل و کرم این نعمت عطا شود-
 می خواهیم به لطف مرشد به ورد نام مشغول باشیم-
 تحمید خدا و رای شرح و بیان است-
 نانک گوید او در جمله آفرینش حاضر و موجود است-

پر به بخشد دین دیال

خداوندگار بخشایش گروعا جز نواز است.

او فیض بخش است و همه وقت بر ارادت منداں مهربان است.

اوست چاره ساز بیکیس که پروردگار همگان است.

او همگان را رزق و مال عطا کند.

او که از ازل هستی مطلق است علت همه علت ها است و آفریدگار است.

او تکیه گاه ارادت منداں مخلص است.

هر آنکه او را پرستد پاک شود.

باید که سالک خود را به عشق و ارادت او وقف کند.

ماپست و حقیر و نادان هستیم.

ای خدای مطلق عاجزان به پناه تو آمده ایم.

سرب بیکطه مکت موکه پائے

آن کس که یک لحه حمد خدا سراید

او جنت حقیقی و نجات در ستگاری حاصل کند.

اقدار و عظمت شاهی نصیب آن کس شود

که خود را وقف یاد خدا کند.

آن کس که زبانش نام خدا سراید

از لذت بهترین خوراک با شیرین ترین نعمات برخوردار شود.

آن کس که دلش به ارشاد مرشد منور است

نیکو روش و زی شان است.

ای خدا در حلقه ای درویشان مراجایگاه عطا کن.

بنابر این تمامی آسایش ها مرا حاصل شود.

XXI

شعر مقدماتی

سرگن زرگن زنگار سُن سادھی آپ
آپن کیا ناکا آپے ہی بھر جاپ

اوست کہ خود لایو صف است و دارنده ای صفات است۔ اوست کہ
ماورای صورت است۔ او خود سکوت ابدی است۔
او خود آفرینش پدید کرده است۔ او خود در این موجود است۔

هشت بند

1

جب آکار لکھ کچھ نہ در سلیمان

چون چیزی از عالم هستی نمایان نہ بود۔

عامل گناه و ثواب چه شخصی بود۔

چون خداوند مطلق ہمادی بہ خود گرفت

برای نمودار سازی بغض و عداوت هیچ مورد نہ بود۔

چون رنگ و صورت آفرینش پدیدار نہ بود

غم و شادی کرامتاثر توانست کرد۔

چون خداوند مطلق ظهور خود بہ خودی نمود

اثری از وابستگی فاسد نہ بود و جان از وہم تہی بود۔

اوست کہ بازی هستی را خود نمایش گراست۔

نانک بگوید غیر او دیگری آفریدگار نیست۔

2

بجب ہوت پر بھ کیول دھنی

چون غیر از خداوند مطلق چیزی نہ بود

کرا اگر فقر محسوب داریم و کرا آزاد شماریم۔

چون تنہا خداوند تنگ بار و لا محدود بود

سزاوار جنت کہ بود و در دوزخ واجب التعذیب کہ بود۔

چون خداوند مطلق در سکون کامل بود

مادہ و دل کجا بود۔

چون فقط نور خدا در خشان بود

بی ہراس کہ بود و ہراسناک کدام بود۔

بازی خویش را او خود اجرا کند۔

نانک بگوید خدای مطلق تنگ بار و لا محدود است۔

ایناسی سکه آپن آسن

چون خداوند ازلی برمسند جلال در حال سکون بود
توند و مرگ و انحلال کجا بود-

چون خدای کامل الذات تنها بود
از ملک الموت که بیم داشت-

چون فقط خدای واحد و مطلق موجود بود
نکیرین از چه شخصی محاسبه خواستند-

خداوند که ماورای ادراک و تعقل است چون او به حالت یکتائی بود
چه کسی آزاد بود و که بسته ای سلاسل بود-

دران بهنگام او چنانکه بود بر خود تعجب کرد-

ناکب بگوید او خود ظهور خویش متجلی کرد-

چه زمل پُر کھ پُر کھ مت هوتا

چون فقط خداوند پاک بود اثری از کثافت نه بود

بنابر این چیزی نه بود که به شستن پاک کرده شود-

چون فقط واحد بی صورت د پاک و مطلق موجود بود

آن وقت سزاوار احترام که بود و چه کسی مستوجب توہین بود-

چون تنها ذاتی که موجود بود خودش خدا بود-

آن وقت چه کسی منسوب به فریب و خطا بود-

چون خداوند گار که نور مطلق است در اندیشه ای خود منہک بود

برای خواهش دینوی و سیری آن هیچ مورد نه بود-

آفریدگار علت علت ها است-

کرده های او ماورای شمار است* -

جب اپنی سوبھا آپن سنگ بنائی

چون جلال خداوندی در ذات خویش پرتوا گلن بود

آن وقت خویش و برادر و مادر و پدر نہ بودند۔

چون دانندگی مطلق بطورِ ناپیدا جزو ذاتِ خدا بود

متون مقدسہ کجا بود و خوانندگان آن ہا کجا بودند۔

چون خداوند تدابیر خویش با خود داشت

از خجستگی و نحوست اندیشہ کہ نمود۔

چون بدون خدا غیر وجود نہ داشت

چگونہ بگوئیم کہ کدام مالک است و کدام مملوک است۔

از دیدن عجایب بی شمار بشر محو حیرت است۔

فقط اوست کہ خووسر خویش می داند۔

چہ اچھل اچھد اچھد سہلایا

چون برون از فریب و زیان و خفافظ خداوند موجود بود

مایا کرا مسور کرد۔

او خود احترام خویش بجا آورد۔

آنجا دخول صفات سہ گانہ ممنوع بود۔

در موردیکہ فقط خدا موجود بود

چہ کسی مضطرب بود و کہ بی فکر بود۔

آنجا کہ خداوند در خود اطمینان کامل داشت

کسی نہ بود کہ وعظ کندیابہ آن گوش دہد۔

او کہ لایتناہی است بلندتر از بلندتریناں است۔

فقط اوست کہ بہ خودی رسد۔

جه آپ رچیو پر پنچا کار

چون او پندار کاینات آفرید
 او خود را به حق و توانائی و قصد پهن کرد-
 از آن پس امتیاز خیر و شر شروع شد-
 یکی از دوزخ ترسید و دیگری آرزوی بهشت کرد-
 دام دنیاداری گسترده شد-
 خودی و الفت فاسد و خوف و پندار نمایاں شد-
 رنج و شادی، احترام و بی احترامی
 به اطوار متعدد واضح کرده شد-
 بازی خویش را او خود نمایش گرو شاہد است-
 نانک بگوید چون این بازی عقب کشیده شود فقط واحد المطلق بجا ماند-

جه ابکت بھکت تہہ آپ

جای کہ ذات ازلی جلوه گراست پرستار صادق ماند-
 جای کہ او کاینات گسترد: این عمل ہم برای سرفرازی پرستار صادق است-
 اوست کہ خداوند دنیا و آخرت است-
 شانِ آن ہا جلال اوست-
 او خود عجایب و وضع کند و اعمال متعدد نمایش دہد-
 او از ہمہ جہت لذت برد ولی لا تعلق ماند-
 کسی را کہ خدا بہ فضل و کرم برگزیند او را توفیق نام بخشد-
 او دیگران را بہ بازی گیتی مشغول دارد-
 خداوند برون از اندازہ و شمار است- او لایدرک ولایتناہی است-
 نانک بگوید ہرچہ خدا القاندی گویم-

XXII

شعر مقدماتی

جی جنت کے ٹھاگرا آپے ورتن ہار
نانک ایکو پسریا دو جا کہ درِ سار

خداوند گار جملہ مخلوقات در ہمکنان نافذ است۔
نانک بگوید فقط واحد المطلق ہر جا پیدار است۔ غیر او دیگری دیدہ نہ شود۔

هشت بند

1

آپ کتھے آپ سنے ہاڑ

خداوند خود گویندہ است و ہم اوست کہ خود شنونده است۔
 او خود واحد المطلق است و ہم اوست کہ خود را در کثرت ظہور پہن کرده است۔
 چون او خواهد کاینات آفریدہ شود۔
 چون او پسندد این را در خود جذب کند۔
 بدون او هیچ ممکن نباشد۔
 تمامی آفرینش در سلک خدا منسلک است۔
 کسی کہ خدا او را فہماند
 توفیق نام یابد۔

فقط او است کہ حقیقت مطلق را درک کند۔
 نایک گوید این چنین سالک بر تمام کاینات پیروزی یابد۔

2

بیہ بخت سہ تارکے ہاتھ

جملہ آفریدگان در قبضہ ای قدرت خدا باشند۔
 او چارہ ساز بیکسان و عاجز نواز است۔
 او را کہ خدا نگہداری کند هیچ کس نتواند گشت۔
 آن کس در واقع مردہ است کہ خدا اورا فراموش کردہ است۔
 اورا ترک کردہ کیا توانی رفت؟
 اوست قادر مطلق کہ ہر جا نافذ است۔
 حیات جملہ آفریدگان در دست قدرت است۔
 بدانید کہ بہ ظاہر و باطن خدا ہمیشہ ہا شاہ است۔
 خدا کہ لایستای و نامحدود است مخزن صفات ابدی است۔
 باید کہ از روی عجز و نیاز براو فدا شویم۔

پورن پور رہے وینال

خداوند مطلق و مہربان ہر جا حاضر است۔

اور ہمکنایہ فیض بخش است۔

فقط اوست کہ عجایب اعمالِ خویش را کماحقہ داند۔

اوناقد مطلق است و از بواطن ہمکنایہ آگاہی دارد۔

بہ اطوار مختلفہ او برای آفریدگان وسایل فراہم کند۔

جملہ آفریدگان بر ذات او تفکر کنند۔

ہر آن کس را کہ او برگزیند با خود متحد کند۔

این گونه سالک خود را وقف عشق حقیقی کند و ستایش خدا سراید۔

او بہ تمامی دل بہ خدا اعتقاد آورد۔

او حق الیقین داند کہ فقط واحد المطلق آفریدگار است۔

بجن لاگا ہر ایکے نامے

بندہ ای خدا بہ در نام واحد المطلق خود را وقف کند۔

امید او گاہی بی نتیجہ نہاند۔

او کہ خدمتگار است پیوستہ بہ خدمت گذاری پروازد۔

او کہ بہ حکم خدا سرپردگی کند بہ مرتبہ ای عالی عروج کند۔

برای سالک مخلص بالاتر از این پنج اندیشہ نیست۔

خداوند بی صورت در دل او مستقر باشد۔

او تعصب بی جا را ترک کند و بہ پنج کس عداوت ندارد۔

شب و روز او عاجزانہ تعظیم مرشد بجا آورد۔

او در این دنیا و آخرت سکون و سرور یابد۔

این چنین سالک را خداوند بہ خود وصلت دہد۔

ساده سنگ مل کره آند

در انجمن درویشان شادمانی بدست آید-
 در توصیف و تحمید خداوندگار مشغول باشید-
 بر جوهر نام تفکر کنید-
 بنا بر این از رنج و ابتلا رستگاری خواهید یافت-
 در تحمید خداوندگار زلال الفاظ شیرین بزبان آورید-
 برای نجات زندگانی فقط این وسیله ای سود مند است-
 شب و روز خداوندگار را نزدیک ترین مشاهده کنید
 در نتیجه ای آن نادانی مفقود شود و تیرگی درون معدوم گردد-
 آموزش راستین را گوش دهید و حرز جاں کنید-
 از این قرار جمله خواهش هابر آورده شود-

ہلت پلت دوتے لیہ سوار

آن کس کہ قلباً ورد نام خدا کند
 در این دنیا و در آخرت سرفراز شود-
 ارشاد مرشد کامل در واقع کامل است-
 او کہ آن را پذیرد بصیرت حق حاصل کند-
 بہ تمامی جسم و دل ورد نام کنید-
 بہ این قرار رنج و زحمت و ہراس پ پایان رسد-
 اسی سوداگر راستی تجارت حق کنید-
 بنا بر این کالای شامبد رگاہ خدا قابل قبول بود-
 بہ صدق و خلوص برو احد المطلق تکیہ کنید-
 در نتیجہ ای آن از گردش تناخ نجات خواهید یافت-

تس تے دُور کہا کو جائے
 غیر از خدای واحد بہ کدام متوسل خواهید شد؟
 او مراقبہ بر نجات دہندہ ای یزدانی رستگاری میسر شود۔
 آن کس کہ بہ یاد خدا مشغولی ورزد از خوف دہراس آزاد باشد۔
 بہ فضل خدا بشر خلاصی یابد۔
 او را کہ خدا محافظت کند ہر گز آزار نہ بیند۔
 او کہ درد نام خدا کند ہمیشہ با سکون است۔
 از درد نام خدا پریشانی معدوم شود و خودی اِحمایذ یرد
 در بلندی نیچ کس بہ او نہ رسد۔
 آن کس کہ در حمایت مرشد کامل باشد
 در تمامی امور کامیاب گردد۔

مت پوری انمرٹ جاکی ورسٹ
 کامل است دانش مرشد و نگاہش جانفزا است۔
 دیدار او جملہ نوع بشر را از گناہاں رہائی دہد۔
 ذاتش لائانی است و قدمش چون نیلوفر دلکش است۔
 رویت او سعادت بخش است۔ سیمای او حسن یزدانی دارد۔
 بابرکت است خدمت او و خادم او مقبول است۔
 او در عالم نفوذ دارد و در نوع بشر او عالی مقام باشد۔
 خوشوقت است آن کس کہ در دلش خدای واحد مستقر است۔
 مرگ نزد یکیش نہ تواند رسید۔
 نانک گوید در صحبت پاکان طریق ہر کہہ برخداوند مراقبہ کند
 اومانگاز باشد و حیات ابدی یابد۔

XXII

شعر مقدماتی

گیان اُنجن گُردیا اگیان اندھیر بناس
بر کر پاتے سنت بھیلیا نانک من پر کاس

مرشد کامل کُل معرفت بخشید و تیرگی جہل محو شد۔
بہ فضل خدا صحبت درویش صاحب دِل میسر شد و از اثر آن در دِل
سِل نور جاری شد۔

هشت بند

1

سنت سنگ انتر پرچو دژيٹھا

در انجمن درویشان خدا را درون دل آشکار دیدم-

نام پاک مزه ای شیریں دهد-

جمله دنیای ماده در یک ذهن مظروف است-

اگر چه این در رنگ های گوناگون و صورت های مختلفه منتشر شود-

نام پاک خدا که مایه ای همه خوشی ها متصور است

در جسد بشری ماندگار باشد-

در همدادی سکوت آهنگ سمادی شنیده شود-

و جدو حال آن شگفت ماورای شرح دیان است-

آنان را که خدا بصیرت بخشد این منظره را نگرند-

آنان را که خدا فهاند این رازی فہمند-

2

سوانتر سوباہر انتت

خدای لایتنای در ظاہر و باطن است-

او در همه چیز با گنجایش دارد-

اوست در زمین و در آسمان و در عالم زیرین

او پرورنده ای همه عالم است-

در جنگل ها و در کوه ها و در نباتات او مشغول کار است-

آنچه در کار صورت پذیرد حسب رضای اوست-

در آب و باد و آتش او گنجایش دارد-

در همه اطراف و اقطار جهان او خود موجود است-

او در ہر جا حاضر و موجود است-

به فیض مرشد آرامش درونی حاصل شود-

بیدر ان سمرت مه دیکه

نور خدا در مهر و ماه اخترا موع زن است-

متون مقدسه بیان گر دوام حق است-

همه این با زبان خدائی نطق کنند-

او ماندگار و استوار است-

با قدرت کامل او بازی را نمایش دهد-

صفاش بی نظیر است و مانوق حساب و شمار است-

در همه مظاهر تابندگی نور او درخشده است-

او تمامی عالم وجود را بطور تار و پود ادامه دهد-

به فیض مرشد شک و ریب محو شود

و در دل ایمان به واحد المطلق مستحکم شود-

سنت جنا کا پیکهن سه برهم

درویشان در هر چیز پر توی از ذات خدا مشاهده کنند-

در قلوب درویشان صدق ایمان نور گستر است-

درویشان همیشه کلام پاک می شنوند-

درویشان با ذات خدا یکی باشند که مطلقاً آشکار است-

این چنین باشد طور حیات درویشان که به مرتبه ای یافت رسیده اند-

درویشان همیشه گفتار راستین بر زبان آرند-

هر چه واقع شود آن را خیر دانند-

ایشان باور کنند که خدا قادر مطلق است-

در ظاهر و باطن واحد المطلق حاضر و موجود است-

هر آن کس که این رویت مشاهده کند مفتون شود-

آپ ست کیاسھ ست

او (خداوندگار واحد) خود حق است و ہرچہ او آفریدہ است حق است۔
 تمامی آفرینش از ہماں خداوندگار صدرور یافتہ است۔
 چون او خواہد خود را او خود گسترد۔
 چون او خواہد خود را مخفف کند و فقط واحد المطلق بجا ماند۔
 قدرت او بی پایان و مخفی است۔
 ہر کس را کہ او خواہد با خود یکی کند۔
 در تمامی آئینش فقط او حاضر و موجود است۔
 چگونہ گویم کہ چہ کس بد و نزدیک است و چہ کس از او دور است۔
 آن کس را کہ او تنویر باطن عطا کند
 حضور ذات خدا را درک کند۔

سرب بھوت آپ در تارا

او در جملہ عناصر کار فرما است۔
 بواسطہ ای ہمہ چشم ہا او خود مشاہدہ کند۔
 تمامی ہستی پیکر او است۔
 او خود ستایش خویش کند و خود آن را شنود۔
 زاد و مرگ بازی است کہ او خود نمائش دہد۔
 جملہ آفرینش مطیع فرمان او است۔
 خداوندگار در عالم ہستی موجود است و لیکن از ہمہ لا تعلق است۔
 ہمہ گفتار و افعال گفتار او باشد۔
 ہمہ بہ حکم خدای آیند و بہ حکمش می روند۔
 چون او خواہد ہمہ را بہ خود مجذوب کند۔

اس تے ہوئے س نائی بُرا

ہرچہ از خدا صادر شود بد نہ باشد۔
 بدون او بیچ کس نتواند کہ چیز ی کند۔
 او خود خوب است و ہرچہ او کند خوب است۔
 فقط اوست کہ از اندیشہ ای خویش آگاہ است۔
 خداوند ازلی حقیقت است و آنچه او خلق کردہ است حق است۔
 باوجود این تمنا در او شامل خواہد شد۔
 چگونگی وصف او بیان نتوان کرد۔
 دیگری وجود ندارد کہ از او آگاہ باشد۔
 ہرچہ او کند قابل قبول است۔
 بہ فیض مرشدایں آگاہی حاصل شود۔

جو جانے تیں سد اسکھ ہوئے

آن کس کہ این رمزد رک کند آراشِ جاودانی یابد۔
 این چنین سالک را خدا با خود یکی کند۔
 دولت مند و عالی تبار و آبرو مند آن کس باشد کہ در ول او خدا مستقر است۔
 این چنین کس در زندگی کنونی رستگاری یابد۔
 زایش این چنین مخلص سعید و فحشہ است۔
 بہ وسیلہ اسی او ہمہ عالم نجات یابد۔
 مقصد را ستین زاوِ انسانی ایں است کہ تجید خدا کردہ شود۔
 از برکتِ صحبت او نام پاک درونِ دل استوار ماند۔
 او خود رستگار است و موجب نجات دیگران باشد۔
 باید کہ او را احتراماً کورنش کینم

XXIV

شعر مقدماتی

پورا پدھڑ آرادھیا پورا جا کا ناؤ
نانک پورا پایا پورے کے گن گاؤ

پرستش آن خدای کامل می کنم کہ نامش کامل است۔
نانک بگوید اتصال بہ کامل یافتہ ام۔ از این جہت ستایش کامل می کنم۔

هشت بند

1

پورے گر کا سن اپدیش

ای سالک! نصیحت مرشد کامل بہ پذیر
و بدان کہ خداوند گار نزدیک ترین است۔
ہر نفس ورودِ خدای مطلق کنید۔
بر اثر آن اضطراب از دل زایل شود۔
امواج حرص و ہوا ترک کنید۔
خاکِ قدم درویشان جو سید۔
منی را ترک کنید و حضورِ خدای کامل استدعا کنید۔
بہ فیض صحبت درویشان بحر آتش عبور کنید۔
بادولت روحانی گنج ہای خویش پر کنید۔
نانک بگوید ہمیشہ بہ مرشد کامل کور نش کنید۔

2

کھیم سسل سچ آنند

در صحبت درویشان بر ذاتِ خدای مطلق تفکر کنید۔
بر اثر آن آسایش و شادمانی و سکون حاصل شود۔
حمد خدا کیسای زلالِ حیات است۔
از آن راہ روح شما نجات یابد و از دوزخ بر کنار ماند۔
بر واحد المطلق مراقبہ کنید۔
اوست خدای یگانہ کہ در رنگ ہای بی شمار پدیدار است۔
اوست قادرِ مطلق کہ کون و مکان را نگہداری کند و ادامہ دہد و بیکسان را نوازد۔
او مصیبت را معدوم کن و سکون باطن بخشد۔
بر نام او دائماً تفکر کنید۔
نانک بگوید تکیہ گاہِ روح فقط ہمین است۔

اُتم سلوک سادہ کے بچن

خنانکہ مرشد کامل ادا کند قدس الاقداس است۔

آن ہاگوہر ہای گراں بہا و الماس ہای ذی قیمت است۔

اوکہ این خنان را شنود و در عمل آرد

نجات یابد و دیگران را نجات دہد۔

آن کس کہ دلش رنگ عشق حقیقی پذیرد

حیاتش برومند است و پیوستگی با اومایہ ای سعادت است۔

در تحسین او سرود پیروزی خواندہ شود

از شنیدن این آہنگ سادی او مسرور شود و تجید خدا سراید۔

در جہین این چنین درویش نور خدای تابد۔

ناک بگوید بہ فیض صحبت او ہمگان رستگار شوند۔

سرن جوگ سُن سرنی آئے

شنیدم کہ خدا پناہ بخش است بہ او پناہندہ ام۔

او بہ فضل خویش با خود وصلت داد۔

بغض و عداوت موقوف شد چون خاک پست و عاجز شدہ ام۔

در مجمع درویشان زلال نام می نوشم۔

خدمت سالک تکمیل پذیرفت

چون معلوم شد کہ مرشد از خدمت سالک خوشنود است۔

چون زبان من بہ تکرار نام پاک مشغول شد

از تمایلات شہوانی و بیکاری با خلاصی یافتم۔

بہ فضل و کرم خدا برا رحمت فرمودہ است۔

مال التجارہ ای ماہر منزل رسید و قابل قبول شد۔

پریه کی است کره سنت میت

ای مخلصان طریق وای دوستان
 بایبدری دل و توجه تام خدا راستایش کنیم-
 در "سرود سکون" معرفت و حمد و نام خدا بیان شده-
 هر که آن را در دل خود جای دهد تجسم همه مزیت باشد-
 او بهر مراد دل نایل باشد-
 او در همه عالم در جلال و بزرگی سرفراز شود-
 او بر مقام برترین رسد-
 او از گردش زاد و مرگ رستگاری یابد-
 این چنین سالک بادولت روحانی این دنیا را واگذار کند-
 ناکم بگوید هر که مورد فیض یزدانی است به این لقب ممتاز گردد-

کیم سانت رده نوده

راحت و سکون و ثروت و وسایل عیاشی
 معرفت و منطق و نیروهای فوق العاده علم و ریاضت و جوگ و مراقبه یزدان
 علم و ریاضت و جوگ و مراقبه یزدانی
 عرفان برین و بر مقامات مقدسه غسل های تطهیری
 نعمات چهارگانه و شکفتن نیلوفر دل
 در میان همکنان و لا تعلق از جهانیان
 حسن و جمال، حقیقت شناسی و حکمت
 ادراک یکینواخت و تحقق وحدت در کثرت
 ناکم بگوید همه این بابها ۱۰ تن س باشد
 که به صدق و خلوص ارشاد مرشد بشنود-

لیکھ نہ دھان چے من کوئے
آن کس کہ بہ تمامی دل بر گنجینه ای کمالات تفکر نماید
در هر عصر که زنده بود رستگار ماند۔

در گفتار این چنین سالک حمد خدا و تجید نام پاک است۔
در همه متون مقدسه ہمیں موضوع بیان شده است۔
بر طبق آموزش جملہ مذہب عالم نام پاک ہدف برترین است۔
در نتیجہ آن سالکان مخلص سکون یابند۔
در صحبت درویشان ہزاراں ہزار گناہ موقوف شود۔
بہ لطف درویشان عذاب مرگ زایل شود۔

نانک بگوید از فیض صحبت درویشان فقط آنان برخوردار باشند
کہ بر لوح جبین آنان خدا خوش نصیبی رقم کرده است۔

جس من بے سنے لائے پریت

او کہ بہ مدق و خلوص ایں سرود شنود و در دل جادہد
بر مقام ارتباط با خدا عروج کند۔

برای او زحمت گردش تناخ معدوم شود
و در یک لحظہ حیاتش بہ نقطہ ای کمال رسد۔

در دل ہر کہ نام واحد المطلق منزل کند

شہرت او بیدارغ باشد و زلال گفتارش جانفز باشد۔

رنج ہا و ناخوشی ہا و خوف ہا و توہمات او معدوم شود۔

عمل او پاک باشد و او در ویش صادق نامیدہ شود۔

شہرت او بالاترین باشد۔

نانک بگوید از ایں جہت نام ایں منظومہ ”سرود سکون“ است۔